
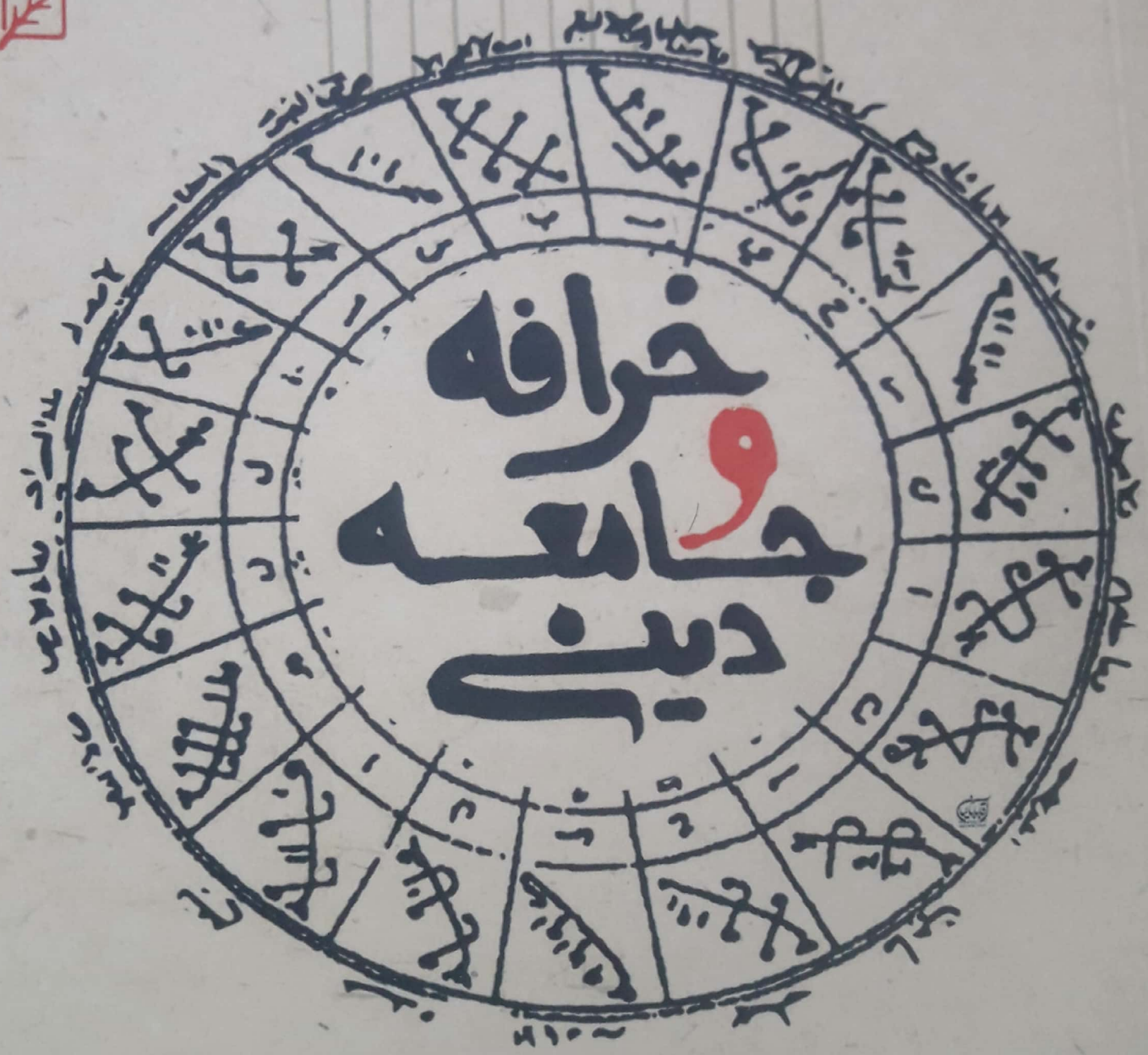


ی	ن	ه	ف	ا	م	ا	ر	ی	ا	و	ی
ه	ن	ا	ا	ح	ر	ی	م	ک	ی	ا	م
ع	ی	ن	ا	ا	ر	ی	م	ک	ی	ا	م

کتابخانه دانشجو
مرکز پژوهش‌های جوانان ۷۷

در گفت و گو با
دکتر غلامرضا صدیق اورعی
دکتر ابوالفضل ساجدی
دکتر ابراهیم فیاض
به کوشش
سیدرضا کلوری

فهرست

پیشگفتار.....	۹
مقدمه.....	۱۱
فصل اول: گفت و گو با دکتر اورعی.....	۱۵
تعریف خرافه در نگاهی عام و از منظر جامعه شناختی.....	۱۵
گونه شناسی خرافه ها.....	۱۸
نقش عامل نقل در ایجاد باورهای خرافی.....	۱۹
ساحت خرافه، حوزه امور مقدس یا غیرمقدس.....	۲۰
بررسی نسبت خرافه و دین؛ جست و جوی خرافه باوری در حوزه.....	۲۲
خرافات پدیده ای محدود به زمان و جامعه خاص یا امری فرامکانی	۲۳
ارزیابی عینی فر خرافه باوری در حوزه مقوله های دینی در جامعه ایران.....	۲۴
خرافه و کارکردهای مثبت!.....	۲۶
عقلانیت برآورنده نیازهای عاطفی؛ راهکاری برای زدودن خرافه... ..	۲۸
پالایش تخصصی منقولات دینی از خرافات.....	۲۹
کارکردهای منفی خرافه باوری در جامعه دینی... ..	۳۰
تأثیر خرافه باوری بر سطوح مختلف دین داری	۳۱
راهکارهای پیشگیری از نفوذ و گسترش خرافه گرایی در جامعه دینی.....	۳۲

- ۳۳..... راهکارهای تربیتی کاهش میزان خرافه‌باوری در سطوح فردی
- ۳۴..... خلاصه معرفتی، منشأ خرافه
- ۳۵..... ارزیابی تزایدی و کاهش‌ی بودن روند خرافه‌باوری در ایران پس
- ۳۶..... ارزیابی روند خرافه‌باوری با فرض پیشرفت عامل معرفت
- ۳۷..... تفاوت سطح مسئله شدن پدیده‌های خرافاتی
- ۳۹..... خرافه و نقش رسانه‌های جمعی
- ۴۱..... فصل دوم: گفت‌وگو با دکتر ساجدی
- ۴۲..... چیستی و مفهوم‌شناسی خرافه
- ۴۷..... نقش تثبیت‌شدگی در باورهای خرافی؛ باورهای خرافی و برانگیختگی؛
- ۴۹..... مؤلفه‌های باورهای خرافی
- ۵۰..... گونه‌شناسی خرافه‌ها
- ۵۵..... تفاوت ادیان در خرافه‌باوری
- ۵۶..... جایگاه عقل در اسلام و تطبیق آن با دیگر ادیان
- ۶۴..... دین پاسخ‌گو به نیازهای اساسی درونی انسان و خرافه‌باوری دین‌داران!
- ۶۷..... خرافه و بیشترین تصادم و آسیب در نسبت با دین
- ۷۱..... تفاوت ادیان در میزان بازدارندگی دین‌داران از خرافه‌باوری
- ۷۴..... نسبت تحریف و خرافه
- ۷۶..... دین‌داران و گرایش‌های خرافی
- ۸۵..... تأثیر خرافات بر سطوح دین‌داران (سطوح، معرفتی، قلبی و رفتاری)
- ۸۷..... تأثیر خرافات در ابعاد مناسکی دین
- ۸۷..... فصل سوم: گفت‌وگو با دکتر فیاض
- ۸۹..... چیستی و مقوله‌شناسی خرافه
- ۸۹.....

نسبت خرافه با دانش و علم.....	۹۴
تخیل عنصر جداکننده خرافه از علم.....	۹۴
تخیل، خرافه و بازتولید دانش.....	۹۵
افراط در علم و عقلانیت باوری، ظهور تخیل و خرافه.....	۹۶
شباهت‌ها و تفاوت‌های خرافات جهان پیشین و معاصر.....	۹۷
عامل ترویج خرافه‌باوری در جامعه؛ گرایش افراد و نقش سازمان‌ها.....	۹۹
عوامل مؤثر بر شکل‌گیری و ترویج خرافه‌باوری.....	۱۰۲
پیامدهای منفی خرافه‌باوری در جامعه دینی کارکرد مثبت باورهای خرافی!.....	۱۰۴
راهکار مقابله با خرافه‌گرایی در جامعه دینی ایران.....	۱۰۸
حل مشکل؛ حرکت از راهکارهای نظری یا عملکردها و سیاست‌ها.....	۱۱۰
تأکید بر آگاهی و سطوح نظری.....	۱۱۱
تفسیر نسبت عقلانیت مدرن با رواج خرافه‌ها در جوامع مدرن.....	۱۱۳
خرافه‌باوری در میان دین‌داران در ایران پیش و پس از انقلاب، ...	۱۱۸
نتیجه‌گیری.....	۱۲۳
کتابنامه.....	۱۳۳
نمایه اعلام.....	۱۳۵
تصاویر.....	۱۳۷

مقدمه

صیانت از مرزهای اصیل شناختی، رفتاری و مناسکی دین نیازمند مطالعات آسیب‌شناختی بهنگام و طراحی و اجرای راهکارهای مناسب برای جامعه دینی است. در جامعه دینی، باورها و رفتارهای تأییدشده از جانب پایگاه‌های رسمی دین، می‌تواند در جهت تضاد با آموزه‌های دین و به طبع به مثابه مسئله‌ای هشداردهنده تلقی گردد. در میان عوامل تهدیدزا در این جامعه، پدیده خرافه^۱ و خرافه‌باوری عاملی است با کژکارکردهای بسیار که امروزه نگاه نگران نهادهای رسمی دین و سیاست‌گذاران فرهنگ دینی جامعه را به خود می‌خواند. مسئله‌بودن پدیده‌ای اجتماعی از یک منظر ارتباط معناداری با میزان تهدیدزایی آن دارد و در این میان آسیب‌زایی خرافه تلقی مشترکی میان نخبگان جامعه، سیاست‌گذاران و به‌ویژه فعالان حوزه دین است، گرچه مواجهه با این پدیده به جوامع دینی اختصاص نداشته و دیگر جوامع نیز رویکردی منفی بدان دارند. چنان‌که جوامع غربی و سکولار نیز اصولاً خرافه‌گرایی را از پیامدهای دین‌باوری و متأثر از آن و حتی بقایای حضور

دین در بخشی از تاریخ خود می‌دانند. همچنین مواجهه با خرافه‌باوری در جوامع مختلف تابع عواملی است که سهم حضور و تأثیر دین در آن جامعه، ماهیت مواجهه و اهمیت آن را متفاوت می‌سازد. افزون بر اینکه ادیان نیز نسبتی ناهمسان در تقابل با عناصر و پدیده‌های ناهمسویی مانند خرافه دارند. در هر حال موقعیت نهادی دین در جامعه دینی مقتضی آن است که به منظور حفظ و تداوم عوامل و عناصر دینی و از سویی وجود و تداوم عوامل خرافه‌زا و نقش تهدیدکننده آن، پیوسته خرافه را در کانون رصدهای مطالعاتی خویش قرار دهد؛ مگر آن هنگام که خرافه‌باوری از جامعه رخت بربندد.

از اهداف عمده تولید این تحقیق، باور به وجود حساسیت‌هایی است که دین و حیانی در قبال حفظ گروندگان و دین‌داران خود دارد. از این حیث، پدیده خرافه موضوعی است که دین به دلیل توان بدعت‌گذاری و تحریف آموزه‌های شناختی و رفتاری آن، در برابرش موضع می‌گیرد. این واکنش دین از آن رو شدت می‌یابد که باورهای خرافی به نوبه خود و به تناسب امکان بسط و شیوع در جامعه در بازتولید مفاهیم و آموزه‌های دین‌نما و انتساب خود به دین توفیق می‌یابند و نگرانی عالمان دین از قضا به طور عمده معطوف به همین بازتعریف‌هایی است که در عرف دین بدعت و تحریف خوانده می‌شود. در این گفت‌وگو گرچه تمرکز بر مطالعه خرافه در جامعه ایران است، به اقتضای طرح مبانی تئوریک، به بحث مسائل غیرمصادقی و کلی نیز خواهیم پرداخت.

بررسی چرایی افزایش خرافه‌باوری در جوامع سنتی و مدرن،^۱ عوامل روان‌شناختی گرایش‌های خرافه‌باورانه و مانند آن، از این مواردند. این گفت‌وگو با محوریت رویکردهای عمدتاً فلسفی - کلامی، جامعه‌شناختی و در مواردی روان‌شناختی، گزینش و بر اساس آن پرسش‌هایی مطرح گردید و به بحث گذارده شد تا در حد امکان و در حجم نوشتاری محدود به برخی از پرسش‌های مهم و زوایای پنهان مسئله بپردازیم و از این منظر، این متن دریچه‌ای است به ابعاد متنوع و پراهمیت شامل بخش‌های اساسی زیر:

۱. مفهوم، چیستی‌شناسی و گونه‌شناسی خرافه؛ ۲. علل و خاستگاه‌های فردی و اجتماعی پیدایش خرافه؛ ۳. پیامدهای خرافه‌گرایی؛ ۴. راهکارهای فردی و اجتماعی (ضمن تأکید و سوگیری‌های متمرکز بر رهیافت‌های اجتماعی)؛ ۵. خرافه در جوامع مدرن.

این نوشتار حاصل گفت‌وگوهایی سودمند و صمیمانه با استادان حوزه و دانشگاه آقایان حجت‌الاسلام دکتر غلامرضا صدیق اورعی، حجت‌الاسلام دکتر ابوالفضل ساجدی و دکتر ابراهیم فیاض است که با رهیافتی دینی به مطالعه موضوع می‌پردازد. تلاش و دقت نظرشان را ارج می‌نهمیم. به‌روzbودگی، اطمینان‌بخشی از محتوای همسو با دین، ارائه راهکار و بیانی روان از ویژگی‌های متن حاضر، به مثابه تولید ادبیات در این‌باره، فراروی مخاطبان است؛ با امید به تکمیل و مطالعات بیشتر در گام‌های بعد.

سیدرضا کلوری

فصل سوم: گفت و گو با دکتر فیاض^۱

«مؤخرات عقلی ایمان، زندگی روزمره است و در این معنا عقل عملی، مبنای آن زندگی روزمره. بنابراین بازتولید عقلانی زندگی روزمره، مبنای راهکار خرافه ستیزی است.»



○ برای مقدمه بحثمان، لازم است ابتدا کمی به مقوله‌شناسی خرافه پردازیم. خرافه چیست؟ آن را چگونه تعریف می‌کنید؟

● اصولاً یک بحث بنیادی این است که دین مقوله‌ای همیشه شهودی است؛ یعنی اصل بنیانش شهود است. ایمان هم امری شهودی است و اصلاً عقلی نیست. ممکن است به لحاظ برهانی ما به چیزهایی برسیم؛ اما برهان مهم نیست. آنچه هست شهودی است؛ یعنی ایمان قلبی و پس از آن شهودی است و در غیر این صورت، ایمان شکل نمی‌گیرد. به همین دلیل، دین با همین عنصر ایمان، مشترک میان نخبگان و عوام است و غیر از ایمان چیزی دیگر عامل اشتراک نیست. پس آنچه در دین، همه را به هم وصل می‌کند،

۱. دکتر ابراهیم فیاض متولد ۱۳۳۵ تحصیلات علوم دینی خود را در سال ۱۳۶۲ آغاز کرد. کارشناسی ارشد مردم‌شناسی را در سال ۱۳۷۲ از دانشگاه تهران دریافت کرد و در سال ۱۳۸۱ از رساله دکتری‌اش در رشته ارتباطات در دانشگاه امام صادق علیه السلام دفاع کرد. وی هم‌اکنون دانشیار دانشگاه تهران است و از او آثار، مقالات و گفت‌وگوهای متنوع و بسیاری موجود است.

همان ایمان است. در این باره همه صفات یکسان‌اند: قشرها، جنس‌ها و... اما اگر همین ایمان آگاهانه نباشد، یعنی مقدمات عقلی پیدا نکند یا مؤخرات عقلی نداشته باشد،^۱ خودبه‌خود با یک‌سری تخیلات همراه می‌شود، از زندگی روزمره فاصله می‌گیرد و به مسیرهای دیگر می‌رود. برای نمونه سر از خانقاه، دخمه یا غار درمی‌آورد و باز با تخیل همراه می‌شود و در این هنگام خرافه تولید می‌شود. ایمانی که با تخیل همراه شود صورت‌سازی می‌کند. این صورت‌ها هم وهمی است؛ صورت‌هایی برگرفته از طبیعت، حیوانات، دشت و کوه و مانند آن و همچنین صورت‌های برگرفته از نیروهایی که در پدیده‌هاست. خلاصه همه را بازسازی وهمی می‌کند و این یعنی تولید خرافه. این‌گونه مذهب‌های طبیعی بسیار وجود داشته است. مثلاً در میان سرخ‌پوست‌ها، هندی‌ها یا چینی‌های قدیم. اتفاقاً هگل خیلی تأکید می‌کرد که ایرانی‌ها، برای اولین بار در جهان، مذهب را از حالت طبیعی خارج و عقلی‌اش کردند. مثل دین زرتشت یا اولین کسانی که فلسفه را آفریدند که همین ایرانی‌ها بودند. بنابراین مذهب‌های طبیعی که ریشه‌های طبیعی هم دارند، همه خرافه‌پرورند و به یک معنا اسطوره‌سازند. اتفاقاً قرآن هم به این نکته تاریخی اشاره می‌کند: «الا اساطیر الاولین»^۲ یعنی مشرکان به پیغمبر نسبت

۱. مؤخرات عقلی ایمان، زندگی روزمره است. در این معنا، عقل عملی مبنای زندگی روزمره است.
 ۲. «و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِنْ يَرَوْا كَلِمَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»: پاره‌ای از آنها به سخنان تو گوش فرامی‌دهند؛ اما بر دل‌های آنان پرده افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش آنها سنگینی قرار داده‌ایم و [آنها به قدری لجوج‌اند که] اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند ایمان نمی‌آورند تا آنجا که وقتی به سراغ تو می‌آیند که با تو پرخاشگری کنند. کافران می‌گویند: اینها فقط افسانه‌های پیشینیان است (انعام: ۲۵).

می‌دادند که آنچه تو آورده‌ای، همان اسطوره‌های پیشینیان است. این نکته بسیار مهمی است؛ یعنی رقیب دین همین «اساطیرالاولین» است که چیزی جز خرافه‌پردازی‌های تاریخی نیست.

می‌دانیم که اسطوره همیشه با یک داستان همراه می‌شود. مثل آنچه در فرقه‌های عرفانی وجود دارد یا در آن خواب خیلی مطرح می‌شود و در خواب هم زمینه‌های خرافه‌گرایی بسیار است. اتفاقاً فروید هم به بحث خواب و صورت‌های وهمی اشاره جدی می‌کند. در واقع صورت‌هایی وهمی که بیشتر منشأ روان‌شناختی دارند و نوعی بیماری روانی محسوب می‌گردند، همه از جنس خرافه‌اند؛ یعنی فروید هم با همین خرافه‌ها می‌خواهد درگیر شود؛ چون نکته الگوی آرمانی فروید این است که بگوید: «زنده باد زندگی روزمره و غریزه‌هایی که آن را جلو می‌برند؛ به‌ویژه غریزه جنسی».

از این‌رو، اگر کسانی باشند که زندگی روزمره و این غرایز روزمره را به جلو هدایت کنند و مکتبی ایجاد شود، فروید تأییدش می‌کند. او چنین ساختاری را دوست دارد و از همین روست که می‌گوید: «آرمان من همین است». مثل همان جنگل‌های آمازون و آدم‌های لخت و... که دیگر نه دین دارند و نه چیزی که بخواهد مانعشان شود. در واقع فروید یهودی، همه بحث‌هایش ناظر به مسیحیت و کلیسای مسیحی است. به نظر او خرافه‌پروری و عرفان‌هایی که بدان اشاره می‌کرد، در مسیحیت درست شده بود؛ در همان صومعه‌هایی که در کوهستان و طبیعت محض و وحشتناک بود؛ در کوه‌های

سخت اتریش و بلژیک و جاهای دیگر و زندگی‌های وحشتناک عرفانی‌ای که در آن وجود داشت. آنها غریزه را تعطیل کردند و انسان‌هایی ضدغریزه شدند. خب در اینجا قاعدتاً وهم خیلی تولید می‌شود. اتفاقاً از همین جا هم می‌خواهند به مذهب‌های طبیعی برسند که البته با عرفان آن را ایجاد می‌کنند. درباره خرافه‌ها هم همین‌طور است. تمام مذاهب طبیعی، چه در هند یا در میان سرخ‌پوستان یا اینکها در آمریکای لاتین، همگی خرافه تولید می‌کنند. این‌گونه عرفان هر جا بیاید، خرافه تولید می‌کند و مذهب‌ها با طبیعت همراه می‌شود. تنها یک عرفان است که ما را نجات می‌دهد و اسطوره‌پرور و خواب‌پرور نیست؛ آن‌هم عرفانی است که در زندگی روزمره وجود دارد. زندگی روزمره به این معنا در ساختارهای ذهنی و فکری آدم‌ها وارد می‌شود و زندگی روزمره‌شان را لبریز از عاطفه می‌کند و آن را دچار خشکی و عقلانیتی نمی‌کند که مثل زندگی اروپایی فعلی بشکند یا از هم بپاشد. اصولاً عقلانیت خشک است و نمی‌تواند زندگی تشکیل بدهد؛ اما عرفان تا حدی زندگی روزمره را راه می‌اندازد. چنان‌که وقتی ایمان می‌آید، معنا ایجاد می‌کند و وقتی معنا ایجاد شد، روی عشق تأثیر می‌گذارد. عشق که ایجاد شد، زن و مرد به شدت به هم عاطفه می‌ورزند. نظیر همین معنا را در یکی از منابع اصیل روایی مشاهده می‌کنیم. در بابی در کتاب *وسایل الشیعه* آمده است: «کَلَّمَا زَادَ فِي الْإِيمَانِ زَادَ فِي حُبِّ النِّسَاءِ»؛ یعنی هرچه به ایمان اضافه شود، بر دوست داشتن زنان هم افزوده می‌شود. در جایی دیگر آمده: «مَنْ أَخْلَقَ الْإِنْبِيَاءَ حُبَّ النِّسَاءِ»؛ یعنی

یکی از خلیقات پیامبران دوست داشتن زنان است. البته چون انبیا ایمان دارند، زن را هم دوست دارند. یا مثل آنکه عطر، نماز و زن سه چیزی معرفی می‌شود که پیامبر اسلام در دنیای مادی دوست دارد. این سه با هم ارتباط دارند؛ زیرا از ایمان فرد ناشی می‌شوند و ایمان هم یک نظام است. به هر حال مهم‌ترین عنصر عقلانیت، زندگی روزمره است؛ و آن عقلانیتی است که عرفان در آن بیاید. این نوع عقلانیت را ما در فقه شاهدیم. و اینجاست که عرفان به فقه می‌رسد، با عقلانیت جمع می‌شود و دیگر جنگی بین فقه و عرفان نیست؛ اما عرفانی که با طبیعت و خواب همراه شود چنین نیست. منظورمان خواب‌های غیرقابل تأیید و حجت است. البته این خواب‌ها با خوابی که پیامبر ﷺ در صلح حدیبیه دید یا خواب حضرت ابراهیم علیه السلام درباره ذبح فرزندش کاملاً متفاوت است. به هر حال هر جا عرفان با طبیعت و خواب همراه شده، اسطوره و داستان‌پردازی کرده است. متأسفانه در همین خرافاتی که امروزه در ایران شاهدیم، نقش خواب‌ها بسیار آشکار است؛ اما مسئله این است که چنین ساختاری چه حجیتی دارد؟!

بنابراین در یک معنا محور خرافه سه چیز است: ۱. عرفان؛ ۲. طبیعت؛ ۳. غیرروزمره بودن (یعنی ربط به زندگی ندارد و حالت نخبگانی خاص دارد که بعد اشراف از آن استفاده می‌کنند؛ چنان‌که الان در تهران شاهدیم که اشراف پول‌دار این شهر به شدت در حال دامن‌زدن به این نوع خرافات‌اند و حتی آن را با مکتب‌های هندی و چینی نیز ارتباط می‌دهند).

○ تا اینجا تا حدودی خرافه را با دین سنجیده‌ایم. اینک اجازه بدهید زاویه بحث را عوض کنیم. خرافه چه نسبتی با دانش و علم به معنای عام دارد؟

● دانش به معنای عام، مثل ادبیات و هنر، خرافه را پرورش می‌دهد. مثالی می‌زنم: هنگامی که اشکال از هنر آفریقایی به پاریس آورده شد، پیکاسو آمد و آن اشکال و تخیلات اسطوره‌ای طبیعات در آفریقا را در قالب کوبیسم بازتولید کرد که به نقاشی‌ها و مجسمه‌های پیکاسو تبدیل شد. پس هنر و ادبیات می‌تواند خرافه را بازتولید کند. حتی فلسفه پست‌مدرن هم به یک معنا اینها را بازتولید می‌کند؛ چون روایت ناشی از تخیل را روایت می‌خواند. در واقع تخیل، اصل می‌شود. به این معنا، الان مرحله سکولاریسم یا مادی‌گرایی در تخیل‌گرایی است. شهوت‌گرایی هم در تخیل‌گرایی ریشه دارد؛ چنان‌که می‌بینیم همجنس‌بازی با پست‌مدرن به هم پیوند خورده‌اند. برای نمونه میشل فوکو همجنس‌باز است، اما با یک نوع تخیل این مسئله را دانش جلوه می‌دهد؛ یعنی در حالی که حتی از نظر اخلاق بیولوژیک هم همجنس‌بازی علیه اخلاق است، در پست‌مدرن به شدت با تخیل بازتولیدش می‌کنند. حتی در فیلم‌هایی که امروزه می‌سازند به شدت به این وضعیت دامن می‌زنند. مثلاً کسانی که از واقعیت دورند، زندگی خوشی دارند؛ یعنی تخیل همه‌چیز می‌شود. خرافه هم اصولاً با چنین چیزهایی جور درمی‌آید.

○ با این بیان، آیا می‌توان گفت مهم‌ترین مؤلفه‌ای که خرافه را از علم جدا می‌کند، عنصر تخیل است؟

● در واقع فلسفه پست‌مدرن در حال بازتولید تخیل است؛ آن‌هم به شکل‌های بسیار متنوع و به‌خصوص در کشورهایمانند فرانسه. هم‌اکنون برخی خانم‌هایی که پس از تحصیل به‌تازگی از فرانسه برگشته‌اند، به‌شدت جامعه‌شناسی تخیل را رواج می‌دهند. به نظر آنان تخیل، محور وجود انسان است و خصوصی‌ترین بخش شخصیت ما با تخیل شکل گرفته. در این نگاه اصلاً دروغ‌گفتن هم خوب است؛ چون خودش یک نوع تخیل است. بنابراین تخیل، بنیان اساسی خرافه است. به همین دلیل دانش هم ممکن است خرافه را در اشکال مختلف بازتولید کند؛ به شکل علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و حتی فلسفه، ادبیات و هنر؛ اما در هر حال خرافه با علم سازگار نیست. البته علم تجربی هم ممکن است به آن خدمت کند. مثل تولید انواع مواد شیمیایی مخدر و روان‌گردان. متأسفانه بزرگ‌ترین داروسازی‌ها و آزمایشگاه‌های شیمی، این مواد را تولید می‌کنند! در مجموع، به نظر می‌رسد چارچوب‌های بسیاری در حال کمک به مقوله خرافه‌اند. ببینید برای نمونه هنگامی که تخیل آمده، حتی نوع و شکل مواد مخدر هم عوض شده؛ مواد مخدر جسمی به مواد مخدر ذهنی تبدیل شده یا مواد گیاهی مخدر به مواد شیمیایی ذهنی تبدیل می‌شود. برای اینکه تخیل را بیشتر بسط بدهد.

○ به این معنا باید بتوان دانش به معنای عام را زمینه‌ساز گسترش تخیل و خرافه دانست، به‌گونه‌ای که حتی در رابطه‌ای متقابل، دوباره خود آن تخیل نیز دانشی جدید تولید کند. آیا می‌توان این برداشت را پذیرفت؟

● بله، البته باید رسانه را هم در نظر گرفت. رسانه انیمیشن به ما قدرت داد که تخیلاتمان، حتی تخیلات گذشته را بازتولید کنیم. اساساً هر جا تصویر بیاید تخیل هم با آن همراه است. از وقتی که رسانه‌های تصویری مثل تلویزیون آمدند، کتاب‌های تصویری هم تولید شد. مثل داستان‌های تن‌تن و میلو. این فرایند همین‌طور پیش رفت تا امروزه که به شکل دیجیتال مفاهیم را بازتولید می‌کنند. امروزه به شدت اسطوره‌های اولیه انسانی را بازتولید می‌کنند تا به زندگی روزمره تنوع بدهند و عقلانیت آن را بشکنند. اتفاقاً آنچه در غرب اتفاق افتاد این بود که در عقلانیت افراط کردند؛ در نتیجه بازخوردش هم نظیر همین بحران‌های اقتصادی است. به دلیل اینکه اگر عقلانیت از بین رود، دیگر بی‌معنی می‌شود که مردم پول در بیاورند و خرج کنند.

○ پس می‌توانیم بگوییم همیشه هنگامی که علم و عقلانیت‌باوری به حد افراط می‌رسد، ناگهان پدیده‌هایی از جنس رمانتیسم ظهور می‌کند تا خلأهای آن را جبران کند؟

● بله دقیقاً؛ چنان‌که در تجربه غرب نیز رمانتیسیسم در مقابل رنسانس رخ داد. بنابراین الان در غرب پس از آن وضعیت عقلانیت‌گروی افراطی دوباره به تخیل روی آورده‌اند و می‌خواهند از وضعیتشان فرار کنند. مثلاً تظاهرات غرب را نگاه کنید که چگونه به جنگ و مسائل مهم اعتراض دارند؛ اما جلوی دوربین شکلک درمی‌آورند، می‌رقصند و بالا و پایین می‌پرند. این همان سیستم ضد عقلانی عمل کردن است. حتی در رفتار سیاست‌مداران هم این اتفاق افتاده که بگویند و بخندند. در عکس‌های قدیمی معمولاً

سیاستمداران عبوس، جدی و خیلی اتوکشیده بودند؛ اما الان همه می‌خندند و به هم اشاره می‌کنند. چرا؟ چون دارند ساختارهای عقلانی را می‌شکنند. رسانه هم دقیقاً در حال بازتولید تخیل است و ضد علم و دانش و حتی ضد سکولاریسم به معنای علمی‌اش^۱ عمل می‌کند؛ زیرا می‌خواهند به‌نوعی تخیل‌گرا شوند تا زندگی‌شان معنادار بشود. حال در این قصه رقیبشان هم دین است. البته مشکلشان با دینی مثل دین ایران است؛ چون اگر اسلام خوب بیان شود، به دلیل زندگی عرفی و مقوله عرفی‌ای که به‌ویژه در تشیع وجود دارد، گرایش به دین‌گسترش می‌یابد. پس اگر شیعه زندگی روزمره را محور قرار بدهد و مقولاتی چون عاطفه، ولایت و عشق را در زندگی روزمره جای دهد، آن‌گاه می‌تواند رقیب جدی تخیل بازتولیدشده پست‌مدرن امروزی باشد. روزی با یک تحصیل‌کرده فرانسه (دکترای اقتصاد) ناهار می‌خوردیم. به من می‌گفت: «اگر یک مطهری پاریسی پیدا می‌شد، نصف جوان‌های پاریس شیعه می‌شدند!» این نشان می‌دهد مطهری کسی است که سعی کرده یک مذهب عقلانی - عاطفی - عرفانی معطوف به زندگی روزمره ترسیم کند.

○ به نظر شما خرافات عمده جهان پیشین و معاصر چه شباهت‌ها و

تفاوت‌هایی دارند؟

● هیچ‌چیز؛ چون تخیل انسان یکی است. فقط فناوری‌ها عوض شده. آن موقع یک غار بود و چهار تصویر روی غار؛ تصویرهای جنگل موهومی که مثلاً درختان آن جنگل با هم یک حرف و یک روح دارند؛ روح جنگل، روح

1. Scientism.

رودخانه، روح کوه، اکنون هم همان حرف‌ها تکرار می‌شود. مانائیسیم دوباره برگشته، اما اشکالش با فناوری جدیدتر باز تولید می‌شود. یا تصویر به دیجیتال تبدیل شده؛ صفر و یکی که بی‌نهایت می‌تواند اشکال ایجاد کند و ساختارشکن هم هست. ملاحظه کنید! وقتی که اقتصاد اعتباری دیجیتال مجازی آمد، شاهد ریزش اقتصادی جهان بودیم، در صورتی که همه آن، اعتبار و وهم است؛ یعنی جوامع دارند به صورت مجازی بسط می‌یابند. فقط کافی است یک لحظه به خودت بیایی؛ همه چیز می‌شکند! بنابراین توسعه تصویری وهمی و مجازی است. به همین دلیل هنگامی که وارد جامعه مجازی می‌شوید، می‌بینید افراد به شدت به صورت‌های وهمی با هم برخورد می‌کنند. مثلاً اگر در اروپا آدم ریش‌داری را ببیند که اتفاقاً رنگش هم تیره باشد، می‌گویند حتماً طالبانی است.

پس در یک نگاه، در جهان معاصر خود فن هم می‌تواند باعث شود که فهم و تخیل انسان ریشه خرافات بشود و آن را بسط دهد. در گذشته چون انسان‌ها با زندگی روزمره روبه‌رو بودند، اگر شکار می‌رفتند، به روح شکار التجا می‌کردند تا آن شکار خود را در اختیار آنان قرار دهد و بتواند شکارش کنند. آنها این کار را با مواد مخدر انجام می‌دادند. مثلاً شب جشن می‌گرفتند و با صمغ درختان نشئه می‌شدند و صبح به شکار می‌رفتند؛ اما الان بدون استفاده از چنان موادی با تصویر به نشئگی می‌روند! جوان‌هایشان را با تصاویر و فیلم‌هایی که می‌سازند برای مقوله‌ای مثل جنگ عراق آماده می‌کنند. بدین ترتیب مجاز به شدت به واقعیت نزدیک می‌شود و خرافه هم در همین

بسترها باز تولید می‌شود. آن قدر واقعیت را به مجاز نزدیک می‌کنند که در واقعیت تصرف و آن را مجازی می‌کنند. برای نمونه می‌توانند فضا و وضعیتی ایجاد کنند که فردا صبح بگویند موجودات آسمانی می‌خواهند به زمین حمله کنند و آن را نابود کنند و مردم هم باورشان بشود!

○ بهتر است بحث عوامل را بیشتر بسط دهیم. عمده‌ترین عامل ترویج خرافه‌باوری در جامعه چیست؟ آیا جایگاه‌های سازمانی و نهادی رسمی به خرافات دامن می‌زنند؛ حال در مقام بازتعریف یا بسط آن و یا اینکه گرایش افراد جامعه عامل عمده است؛ نقش کدام بیشتر است؟

● هر جا انسان نیازی پیدا کند، اگر با واقعیت پر نشود با تخیل آن را پر می‌کند. این یک نوع مکانیزم دفاعی است. مثلاً هنگامی که کسی می‌خواهد زیاد شهوترانی کند، تکراری و بی‌معنا می‌شود؛ پس سراغ تصویر می‌رود که تخیل است. به همین دلیل یا مشروب می‌خورد یا مواد مخدر مصرف می‌کند که تخیل ایجاد کند. اتفاقاً اسطوره‌پردازی‌ها هم از اینجا ناشی شده است. در گذشته انسان‌هایی که مشکل طبیعت، سیل و حیوانات وحشی داشتند، سعی می‌کردند با تخیل به زندگی واقعی‌شان نزدیک شوند. آن صورت‌های حیوانی اسطوره‌ای در تاریخ هم از همین جا ناشی شده. پس هرچه واقعیت با تخیل همراه شود خرافه به دنبالش می‌آید. اینکه کره زمین روی شاخ گاو می‌چرخد، از اسطوره‌هایی است که ایرانی‌های ماقبل زرتشت تولید کرده‌اند؛ چون ایرانی‌ها دامدار بودند و گاو هم دام اصلی‌شان بوده. پس هر جا که نیاز بخواند با تخیل پر شود، خرافه هم پیدا می‌شود؛ اما اگر زندگی روزمره تأمین بشود و

زیاده‌طلبی در آن نباشد، تخیل هم نمی‌آید. امروزه در غرب چون در عقلانی‌کردن زندگی افراط کردند، مردم از این مدل‌های عقلانی و تکراری بودن زندگی روزمره به شدت خسته شده‌اند و حالا با تخیل درصدد جبران هستند. این تخیل هم با مشروب‌خواری یا مواد مخدر تأمین می‌شود و شاهدیم که در آنجا مصرف مواد مخدر هم بسیار بالاست؛ یعنی جای عبادت را تخیل گرفته است. وقتی در مرکز فرانکفورت (هاوواخه) نگاه می‌کردم نکته جالبی وجود داشت. در آنجا فیلم عروسک‌های خرافی - عرفانی آفریقایی، چینی و هندی می‌فروختند و مردم هم می‌خریدند. معنایش این است که وقتی عقلانیت آمد، نیاز به عاطفه ایجاد می‌شود و به اشتباه جایش را تخیل و به دنبالش خرافه پر می‌کند. بعد هم آن‌قدر با موسیقی بازتولید می‌شود که اصلاً آدم باور نمی‌کند و تصور می‌کند همین واقعیت دارد یا اگر هم واقعیت ندارد به این نتیجه می‌رسد که بگوید: ول کن، خوش باش. مثل آثار قرص‌های وهم‌زا. برای چه بعضی این قرص‌ها را می‌خورند؟ جز برای این است که تخیل شخص تحریک شود و بیشتر توهم کند و لذت بیشتری ببرد؟ این هم همان تخدیر است. یعنی «واقعیت مقلوب». خوشی دروغین و مجازی. واقعیتی نیست، اما می‌خواهد ایجادش کند؛ یعنی با تخیل، لحظاتی به وهم فرو برود. در سفرم به هند به یادم دارم که کارگرهای هندی با همین فیلم‌ها خودشان را ارضا می‌کردند؛ یعنی تقریباً نوعی اعتیاد به فیلم، برای اینکه فقر خودشان را جبران کنند. لحظاتی که پای فیلم می‌نشینند، انگار پای مواد مخدر نشسته‌اند و گویا همه نشئه‌اند. یعنی نداری‌شان را با تخیلی مثلاً یک ساعته

کنار می‌گذارند و مقداری آرامش می‌یابند تا زندگی واقعاً سخت و فقیرانه را بتوانند جبران کنند.

اما درباره نقش سازمان‌ها باید گفت: مثلاً سازمان‌های امنیتی به هر حال دنبال آرامش‌بخشی در جامعه هستند. در همان مثال فیلم هندی، وقتی آن فیلم و آن مذهب هندوئیسم با هم جمع شوند، می‌تواند به‌نوعی فقر و فاصله طبقاتی وحشتناک را التیام دهد. یعنی سازمان‌ها ممکن است برای اینکه تخدیر کنند، از این ابزارها استفاده کنند. بالاخره حرف از حدود یک میلیارد جمعیت است، چه کار می‌توان کرد؟ اینجا است که با تخیل باید آنها را راضی نگه داشت. در ایران هم وقتی در سال‌های اخیر مدرنیست‌ها و غرب‌گراها سر کار آمدند، اتفاقاً در مجله‌های روشنفکری خودشان، به‌شدت این مسئله را تأیید کردند که باید مردم در تخیل فروبروند. به همین دلیل اگر دقت کنید می‌بینید دنبال فرهنگ پاپ رفتند، موسیقی را به‌شدت تبلیغ می‌کردند و درباره‌اش فراوان بحث می‌کردند. تا همین چند سال پیش، فرهنگ‌های پاپ مذهبی را که برای بعضی مداح‌های تهران مد شده بود، به‌شدت تأیید می‌کردند. با این مداح‌ها مصاحبه و تأییدشان می‌کردند؛ چون احساس می‌کردند بالاخره پیشرفت به‌صورت غربی این اقتضائات را هم دارد. مثلاً فاصله طبقاتی‌ای که یکی شب بخوابد و صبح میلیاردها ثروت به‌چنگ آورد. اتفاقاً همان کسانی که بانک‌های خصوصی تأسیس کردند، این مجله‌ها را تولید می‌کردند. یعنی وقتی چنان ساختاری ایجاد می‌شد، می‌گفتند خوب است که مردم هم تخدیر روانی بشوند. به همین دلیل مارکس در این بحث

درست گفته که وقتی سرمایه‌داری می‌آید، تخدیر روانی ایجاد می‌کند و باعث ازخودبیگانگی می‌شود. تازه در زمان او هنوز رسانه‌ها به این شکل فعال ظهور نیافته بودند. مارکس می‌گفت: «ایدئولوژی‌ای که حاکمان درست می‌کنند، آن را با یک نوع مذهب به خورد مردم می‌دهند و مردم هم ذاتاً تسلیم می‌شوند». البته شرق را بیشتر مصداق آن می‌دانست. به نظر او استبداد شرقی هم بر اساس همین تخیل و عرفان شرقی بنا شده است. مثل امپراتور-خدایی چین و امپراتور-خدایی ژاپن. واقعاً هم این طور بوده؛ چون پشت همه آنها عرفانی بوده که یک نوع ازخودبیگانگی به وجود می‌آورد. به همین دلیل اگر کسی می‌خواهد از این وضع نجات پیدا کند باید فلسفه بیابد؛ آن هم نه فقط برای تفسیر جهان. بلکه به نظر مارکس حتی برای تغییر جهان که مدرنیسم هم در واقع این گونه بنا می‌شود. در ایران دوره شاه هم دقیقاً این ماجرای تخیل وجود داشته است. چرا فردین مثل قهرمان در ذهن مردم جای گرفت؟ چون آن عقده‌های روانی مردم و فاصله‌های طبقاتی بین شاهنشاهی‌ها و مردم را با همین تخیلات فردین پر می‌کردند و خیلی از جوان‌ها این گونه مشغول و خالی می‌شدند. بنابراین سازمان‌ها هم ممکن است به گسترش این مقوله کمک کنند؛ برای اینکه تخدیر روانی بیشتر شود و مردم فشارها را احساس نکنند.

○ می‌دانیم که عوامل متعددی چون عوامل معرفتی، اجتماعی، شخصیتی، گرایشی-رفتاری و مانند آن می‌تواند در شکل‌گیری و ترویج خرافه‌باوری تأثیرگذارند. مؤثرترین عوامل کدام‌اند؟

● همان‌طور که گفتیم، عرفان، تصویر و رسانه از عمده این عوامل‌اند. اما مهم‌ترین نکته این است که فضا غیرعقلانی بشود. یعنی اگر زندگی روزمره درست باشد، زندگی عقلانی است و لحظه‌ای که مختل شود، بی‌درنگ عوامل غیرعقلانی جای آن را می‌گیرد تا آن شکاف‌ها و گسل‌ها را پر کند. الان زندگی زناشویی در برخی از قشرهای پول‌دار نوکیسه بعد از انقلاب به هم ریخته. چه‌طور؟ به دلیل شهوت‌طلبی مرد یا زن. سپس برای اینکه طرف خود را ارضا کند به سمت برخی به اصطلاح عرفا می‌روند و چه پول‌هایی که خرج نمی‌کنند و هدیه‌ها که نمی‌دهند. فقط برای اینکه ارضایشان کند و گسل‌های زندگی‌شان را پر کنند. پس اگر زندگی روزمره غیرعقلانی شود و گسل در آن ایجاد شود، بحران‌ها هم به دنبالش خواهد آمد. بنابراین راهش برگرداندن زندگی به سمت عقلانیت است. به لحاظ تاریخی این نکته مهمی است که اصولاً عرفان یا تصوف بعد از حمله مغول‌ها در ایران رشد کرد یا با حمله ترک‌ها امنیت در جهان اسلام از بین رفت و تصوف دوباره در ایران رشد کرد. تصوف گذشته در واقع نوعی بیان بوده، اما بیانی در خانقاه‌ها و مانند آن؛ آن‌هم در جاهای دوری مانند خراسان که از مرکز اسلام دوره بوده است. عرفا بیشتر آنجا رشد کرده‌اند. در اثر آن ترک‌تازی‌ها و به‌وجود آمدن حکومت‌های محلی دوره بنی‌عباس و ناامنی‌ها آن روزگار، مردم به‌شدت در ناامنی به سر می‌بردند و در این شرایط بود که عرفان و تصوف برای التیام مردم در ایران راه افتاد.

پس مهم‌ترین نکته در برخورد با این مسئله عقلانی کردن زندگی است. البته رسانه کتاب خیلی می‌تواند ما را نجات بدهد؛ نه کتاب‌های تصویری، بلکه کتاب‌های فکری که ما را به یک نوع عقلانیت رسانه‌ای برمی‌گرداند. اینترنت هرچه بیشتر در جامعه افزایش یابد، بی‌مرزی‌ها بیشتر می‌شود و به تبع آن عرفان‌های نامطلوب هم رشد می‌کند. مثل همان اتفاقی که در اقتصاد اعتباری افتاد، در حالی که هرچه کتاب‌های ناظر به زندگی روزمره را بیشتر تولید کنیم، جامعه کمتر دچار بحران‌های روحی-روانی می‌شود. البته نه آن عقلانیتی که مانند غرب ابزاری شود و حکمت‌ها از بین برود و در نتیجه، مردم دائم احساس تکراری بودن و بی‌معنایی کنند و به اجبار به فضاهای غیر عقلانی پناه ببرند. در هر حال رعایت اعتدال در این مسئله بسیار ضروری است و مدل‌هایی هم باید ارائه شود. مثلاً در شیعه در این‌باره خوب بحث شده. ما می‌گوییم ولایت. هم فقاقت در آن هست و هم عرفان. از قضا مبنای اصلی ولایت هم «حفظ نظام اجتماعی» است! مثلاً در اذن دخول زیارت ائمه علیهم‌السلام می‌خوانیم: «مُلُوكًا لِحِفْظِ النُّظَامِ»؛ یعنی ائمه حکمرانانی برای حفظ نظام اجتماعی‌اند. یعنی زندگی روزمره کاملاً مد نظر است.

○ اساسی‌ترین پیامدهای منفی خرافه‌باوری در یک جامعه دینی چیست؟ آیا اساساً کارکرد مثبت هم برای باورهای خرافی متصور است؟ البته بهتر است بحثمان را معطوف به جامعه خودمان و حتی الامکان مصداقی‌تر دنبال کنیم.

● کارکرد مثبتش در واقع همان مکانیزم روان‌شناختی است. خرافه‌گرایی و عرفان‌گرایی می‌تواند یک نوع مکانیزم دفاعی ایجاد کند. یعنی فشارهایی در زندگی روزمره به شخص وارد شده و زندگی‌اش را مختل کرده؛ در نتیجه به این مسائل پناه آورده. در این معنا برای نمونه می‌تواند مکانیزمی برای جلوگیری از خودکشی‌ها باشد. البته گاهی همین مکانیزم‌ها، مثل عرفان‌های بازتولیدشده، خود باعث افزایش افسردگی هم می‌شوند؛ اما به هر حال یک نوع پرکردن گسل‌های شخصیتی و اجتماعی است. مهم‌ترین خطرش این است که وقتی عقلانیت جامعه را بگیرد، دیگر آن جامعه از رشد و پیشرفت جا می‌ماند و از این‌رو، نوعی تخریب روانی افراد جامعه محسوب می‌شود. نظیر همان افیون توده‌هایی که مارکس درباره ادیان مسیحی می‌گوید. چرا؟ چون التیام می‌دهد و مسکن است؛ اما تسکینی تریاک‌گونه. یعنی مثل تریاک تا وقتی که اثرش در بدن باقی است درد را احساس نمی‌کند. البته منظور مارکس، دین عرفانی است. یعنی افراد مشکل دارند، اما با این مسکن مشکل برطرف نمی‌شود؛ در نتیجه می‌گویند باید عقلانیت داشته باشیم تا آن مشکل اساسی را از بین ببریم. مثلاً باید فاصله طبقاتی و بی‌عدالتی‌ها را از بین ببریم تا این زندگی روزمره به اهدافش برسد. خرافه هم دقیقاً چنین مکانیزمی دارد. امری روانی و افیونی است و ما را دچار آرامش‌های مجازی می‌کند.

در این باره اتفاقاً نشانه‌های جالبی در صدر اسلام وجود دارد. تا وقتی که پیامبر روی کار بود، وام هم که می‌داد فرمود که وام برای کار می‌دهم، نه برای مصرف! این یعنی بانک‌داری اسلامی؛ یعنی پول نمی‌دهیم که بخورید و رشد اقتصادی جامعه پایین بیاید، پول می‌دهیم که با آن کار کنید و اشتغال و تحرک در جامعه به وجود بیاید. خب آن جامعه جامعه‌ای به شدت پرکار، جدی و عقلانی بود و از این رو اسراف در خوردن نبود. البته خوب خوردن بود. هنگامی که پزشکی به مدینه آمد، هیچ‌کس مریض نبود. چون پیامبر اصول پزشکی را ارائه کرده بود و مردم هم رعایت می‌کردند. پس با این نوع عقلانیت و نظم کسی بیمار نمی‌شد. اما در همان زمان هم می‌بینیم بعضی‌ها از مسئولیت‌پذیری می‌گریختند. تنها گوشه مسجد می‌نشستند، عبادت می‌کردند و نه کار و شغلی داشتند. پیغمبر ﷺ هم گفت: «لا رهبانیه فی الاسلام»^۱ در یک معنا یعنی نفی تخیل و خرافه‌گرایی. و همچنین فرمود: «رهبانیت زن حسن تبعل است؛ یعنی خوب شوهرداری. بنابراین رهبانیت امت من در کار و کوشش است؛ یعنی فعال بودن».

ائمه علیهم‌السلام هم دقیقاً همین‌طور بودند. مثلاً امام باقر علیه‌السلام تابستان در مدینه کار می‌کرد و عرق می‌ریخت. بعد شخصی که او را نمی‌شناخت گفت: دنیاطلبی تا کی؟ در گرمای ظهر تابستان وسط زمین کار می‌کند! یعنی درست هنگامی که همه مشغول استراحت‌اند! چون جهاد مرد در کوشش برای زندگی است

۱. حدیث نبوی علیه‌السلام: در اسلام رهبانیتی وجود ندارد. یعنی نفی گوشه‌نشینی و زندگی دور از اجتماع در اسلام (فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۷، ص ۴۴۹).

و از این روست که اگر همان موقع بمیرد شهید است. اینها سیستم‌های معنایی ماست. اما هنگامی که رهبانیت، تخیل و عرفان‌های آن‌چنانی بیاید، خرافات هم می‌آید که همین‌ها با هم معجون می‌شوند و عقلانیت جامعه از بین می‌رود. از همین جاست که مثلاً یک دانشجو ممکن است به آن روایت معروف^۱ استناد کند و بگوید: «العلم نورٌ يقذفه الله في قلب من يشاء»، برای چه درس بخوانم، می‌روم سراغ عرفان و یک گوشه می‌نشینم تا شهودی حاصل شود و خلاصه علم به قلبم بیاید. چرا؟ چون درس خواندن سخت است. یا می‌روند سراغ توسل برای اینکه خدا بیشتر علم بدهد، در حالی که اول «قدر» است و آخرش «قضا». قدر هم به تلاش انسان است؛ اما گویا سیستم ما فقط قضایی شده، پس فقط به قضا می‌چسبند. یعنی در لحظه‌ای یک اتفاق می‌افتد، سپس داستان‌هایی هم تعریف می‌کنند و خیلی‌ها هم باز تولیدش می‌کنند و نمی‌گویند مثلاً آن قلب چقدر زحمت کشیده که خدا هم آن نور را باز کرده! علامه طباطبایی می‌گوید: «من هرچه می‌خواندم درست متوجه نمی‌شدم». کم‌کم با همان وضعیت ادامه می‌دهد و یک‌باره درهایی باز می‌شود. پس اول قدر و فعالیت است. پس این نوع قضاگرایی هم نوعی خرافه‌باوری است و بدین ترتیب عقلانیتی که در قدر هست از بین می‌رود. طبیعی است که پس از آن، پیشرفت هم از بین خواهد رفت.

۱. روایت نبوی ﷺ: علم به فراوانی آموختن نیست، بلکه نوری است که خدای متعال بر قلب هر که بخواهد هدایتش کند می‌افکند. (فیض کاشانی: الوافی؛ ج ۱).

○ با مباحثی که طرح شد شاید به مهم‌ترین بخش مسئله‌مان یعنی راهکارها نزدیک شده باشیم. مهم‌ترین راهکارهای عملی مقابله با خرافه‌گرایی را در جامعه دینی ایران چه می‌دانید؟ طبعاً تأکیدمان هم بر مواردی است که به دین‌داری افراد جامعه لطمه می‌زند.

● در واقع به یک معنا خرافه، دین را بازتولید می‌کند؛ اما بازتولیدی غیرعقلانی و از این لحاظ بسیار خطرناک است. شما شهرهای مذهبی را نگاه کنید. بهداشت چقدر رعایت می‌شود؟ اطراف حرم‌ها چقدر بهداشت دارد؟ ببینید در شهرهای مذهبی، خانه‌های دورتر از حرم گران‌تر است. چون تمیزتر است و اطراف حرم‌ها بیشتر بعد اقتصادی دارد. این یعنی از ابعاد عقلانی دین کاسته شده. اما دین عقلانی می‌گوید: «النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ». پس جایی که نظافت نیست ایمان هم نیست. پیغمبر مؤمن‌ترین فرد بود، اما چه روشی داشت؟ خودش را در آب می‌دید، عطر می‌زد، لبخند بر لب داشت، موی سرش همیشه صاف بود و به آن روغن می‌زد تا حالت پیدا کند و... مقصودم این است که زندگی روزمره برای ما اصل است. اصلاً مبنای فقه ما زندگی روزمره است. فقه می‌خواهد فساد نشود و ظلم هم به کسی نشود. یعنی خون، مال و ناموس مردم محفوظ بماند. جامعه مدنی مگر غیر از این است؟ پس مبنا زندگی روزمره است. عرف هم به همین دلیل در فقه ما مسلط است. بدین معنا قاعداً باید شهرهای مذهبی ما تمیزترین شهرها باشد. یعنی عقلانی باشند. چون شکل شهرسازی مبتنی بر

زندگی روزمره، عقلانیت می‌خواهد؛ در نتیجه «مهم‌ترین راهکار ما بازتولید عقلانی زندگی روزمره است».

یکی از مسائل مهم در بحث حاضر مکانیزم‌های عرفانی-تصوفی غیرعقلانی است که زندگی روزمره را شکل می‌دهد. در این فرض اگر شما بخواهید وارد زندگی عقلانی شوید باید غیرمذهبی شوید؛ یعنی فرار از دین. خب امروزه هم می‌بینیم وقتی شخصی می‌خواهد عقلانی یا غیرمذهبی بشود، سراغ عرفان‌های وارداتی غربی می‌رود. متأسفانه قشری که از مذهب فرار می‌کند در این دام‌ها می‌افتد. غالباً یا معتاد یا شدیداً فاسد یا عرفانی (عرفان‌های منفی) می‌شوند؛ همان قصه‌هایی که خانواده‌های پول‌دار در تهران و شهرهای بزرگ دچار آن شده‌اند. اینها حتی غرب هم که می‌روند، سراغ برخی معابد می‌روند و همان آدا‌های غربی‌ها؛ یعنی اگر تا الان غرب‌زدگی داشتیم، حالا شده غرب‌زدگی‌ای که در باطنش نوعی شرق‌زدگی، هند‌زدگی و آن مذهب‌های طبیعی‌زده به چشم می‌خورد. پس بهترین راه این است که به زندگی روزمره بپردازیم و آن را محور قرار دهیم؛ در سیستم‌های دانشی، حکومتی و ساختاری‌مان و بعد هم آن را بازتولید کنیم. این می‌شود عقلانیت و دین عقلانی. این ضرورتی است که باید اتفاق بیافتد. اگر دینی عقلانی داشته باشیم که زندگی‌مان را احیا کند، همان‌طور که قرآن می‌گوید: «لِما يُحْيِيكُمْ»^۱ دیگر مشکل نداریم و کسی دنبال

۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَهُ الْغُثُرُونَ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما

مجاز نمی‌رود. منظورم این است که جهان‌شناسی^۱ ما به نوعی غلط است. یکی از مهم‌ترین مسائل اساسی ما باید جهان‌شناسی باشد. ببینید اگر مبنای دنیا را بر بسط گذاشتید، آن‌هم بسط مکانی نه بسط زمانی - که البته بحث فلسفی است - می‌شویم غرب. اما اگر مبنا را بر بسط زمانی بگذاریم و بسط مکانی را نبینیم، می‌شویم اسلام؛ به همین سادگی. در قرآن هم گفته بسط زمانی است؛ چون «روز» قیامت داریم. «روز» حشر داریم و این یک ساختار کلان است. پس کاسمولوژی از بحث‌های بسیار حیاتی است. اگر کاسمولوژی مسیحی (رهبانیت) یا یهودی (مادیت) را پذیرفتیم، همین مشکلات پیش می‌آید. به نظر من بزرگ‌ترین مشکل ما وجود همین گسل‌ها در جهان اسلام است.

○ از صحبت‌هایتان این‌گونه برداشت می‌کنم که گویا تمایل دارید معضل و راهکار را بیشتر مقوله‌ای نظری ببینید. یعنی مشکل را بیشتر نظری می‌دانید تا عملکردها و سیاست‌های نادرست؟

● فعلاً و تا اینجا بله؛ چون اگر کاسمولوژی درست نکنید، در فیلم‌های سینمایی‌تان یک نوع ضد قهرمان‌گرایی و رئالیسم سیاه ظهور می‌کند و سناریوی تلویزیونتان را شکل می‌دهد. مثلاً در تلویزیون شخصیت‌های منفی همه‌کاره می‌شوند. می‌خواهم بگویم کاسمولوژی می‌تواند در فیلم هم تجلی پیدا کند. در

را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود و [همه شما در قیامت] نزد او گردآوری می‌شوید (انفال: ۲۴).

سریال «نرگس» شوکت همه‌کاره است و سرانجام در آخر سریال، بعد از سی قسمت، آن‌هم در یک ربع آخر کل مجموعه زمین می‌خورد. این همان رئالیسم سیاه و ضد قهرمان‌گرایی است که فقط آخرش درست می‌شود. رئالیسم سیاه همیشه ضد قهرمان است و ضد قهرمان یک اصل است. یعنی قهرمانی وجود ندارد و خوبی اصل نیست، بلکه بدی اصل است. این همان کاسمولوژی است. یهودیت و مسیحیت هر دو این‌گونه‌اند. یهودیت می‌گوید: «بدی در دنیا اصل است! پس بد باش تا خوب باشی». بحث تلموت را نگاه کنید. مسیحیت هم می‌گوید: «دنیا بد است، اصلش بدی است! پس از آن دوری کن. برو دنبال رهبانیت. از دنیا دور شو». سعدی هم می‌گوید: «دلا خو کن به تنهایی که از تن‌ها بلا خیزد»؛ یعنی تنها بشویم بهتر است تا بخواهیم به تن‌ها یعنی انسان‌ها رجوع کنیم. این یعنی ضد اجتماع و ضد فرهنگ. این موارد همیشه در غرب بوده. مانند هیپی‌ها و خرده‌فرهنگ‌هایی مثل رپ. یا در ایران با نام عرفان‌های مجازی، شیطان‌پرستی و کلیسای شیطانی و... اگر جهان‌شناسی‌مان را درست نکنیم و بعد بر اساس آن نظام معنایی و سپس نظام فرهنگی و آنگاه نظام ارتباطی و رسانه‌ای‌مان را طراحی نکنیم، با همین وضعیت فعلی مواجه خواهیم بود. پس باید از بعد معرفتی شروع کرد؛ یعنی کاسمولوژی. باید چنین سیستمی داشته باشیم.

○ در واقع شما از ریشه‌ای‌ترین سطوح یعنی تئوری و آگاهی شروع کردید. این درست است؛ اما برای برنامه‌های بلندمدت. من دقیقاً

می‌خواهم از حوزه عمل، سیاست‌گذاری‌ها و مدیریت‌های اجتماعی میان‌مدت و حتی کوتاه‌مدت بگویم.

● ببینید الان رسانه ما بیشترین عرفان‌گرایی را به وجود آورده. متأسفانه آنچه اکنون نداریم عرفان ائمه است. عرفانی که در آن فقه هم هست و اصلش هم حفظ نظام اجتماعی است. اگر این مبانی روشن نشود، نرم‌افزارمان باید از جای دیگر تأمین شود. وقتی نرم‌افزارتان شد حافظ، مولوی یا ابن‌عربی، چه انتظاری غیر از این دارید؟ پس باید به همان سیستم اسلامی یعنی قرآن و عترت برگردیم. همان‌جا که آخرش «حوض کوثر» است و این سیستمی است که خود پیامبر فرموده؛ یعنی غریزه باید ارضا شود. در اسلام می‌گوید اگر ازدواج کنید - یعنی غریزه به‌صورت مشروع ارضا شود - نصف ایمانتان را به دست می‌آورید و نصف دیگرش را هم به خدا بسپارید یا گفته که اگر فقر بیاید، کفر هم از آن در وارد می‌شود؛^۱ یعنی اگر ایمان می‌خواهی شکم را پر کن. با چه؟ با عدالت. با سیستمی که گفتیم. اینها مکانیزم‌هاست. حالا بازتولیدش در جامعه به‌صورت فرهنگی و سیستماتیک در فقه و عرفان ما معنا می‌شود؛ اما در سیستم فعلی این کار را نمی‌کنیم. روحانیت باید آن را بازتولید کنند. متأسفانه این چارچوب‌ها خوب پیش نرفته و به همین دلیل دچار مشکل می‌شویم. اتفاقاً بهایی‌ها هم در ایران با چیزهایی مانند سکس عمل می‌کردند و الان هم همین کار را می‌کنند. خوب با این گسل‌ها عرفان‌های مجازی هم خواهد آمد. بهائیت مگر

۱. امام صادق علیه السلام: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا...»: نزدیک است کار فقر به کفر بینجامد (فقر می‌تواند به کفر منتهی شود) (کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۱۷۴۸).

یکی نوع عرفان انحرافی نیست؟ اومانیسمی مسیحی یا یهودی که البته به نظر من بیشتر یهودی است. این سیستم‌ها همان سیستم‌های غیرعقلانی است و راهکار ما این است که زندگی روزمره را فعال کنیم و عقلانیتش هم در جامعه بازتولید شود. بازتولید عقلانیت همیشه در چارچوب‌های نظری و چارچوب‌های کلان جهان‌شناسی است. بعد از این هم باید با رسانه بازتولید و در جامعه پخش شود. آن وقت هم پیشرفت و هم عدالت خواهیم داشت.

○ نسبت عقلانیت مدرن با رواج خرافه‌ها در جوامع مدرن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ به هر حال ادعای مدرنیته مبارزه با دین به مثابه امری خرافی بود؛ اما در عمل شاهد رواج انواع خرافات و بسط اشکال آن در جوامع مدرن امروزی هستیم. این تعارض را چگونه تفسیر می‌کنید؟

● بله، بحث بسیار مهمی است که اتفاقاً به تفاوت کشورها برمی‌گردد. در یک نگاه، در کشورهایی که خیلی عقلانیت صنعتی و ابزاری حاکم است (مثل انگلستان، به خصوص در قشر سرمایه‌دارش) این مسئله آشکار است. همان میلیاردرهای لندن شب‌ها با چراغ اطراف خانه‌هایشان می‌آیند و آب می‌پاشند که جن‌ها و ارواح شریر دور شوند. یعنی اولین کشوری که صنعتی شدن را راه انداخته، در این حد خرافاتی است! در ابعاد مادی و فنی حواسشان هست؛ اما در بعد معنوی از جن و ارواح خبیثه می‌ترسند. اخبار جن‌زدگی و مانند آن‌هم که در میانشان بسیار است. برای نمونه هری پاتر را ببینید. کلاً مربوط به همین بحث‌هاست. از کجا درآمد؟ از لوله دست‌شویی و سوسک شروع می‌شود و آخرش هم قهرمان فیلم همجنس‌باز می‌شود.

یعنی همان که گفتم؛ تخیل، عرفان، خرافه و همجنس‌بازی در پست‌مدرن با هم همراه می‌شوند. بعد همین داستان در ایران با چه استقبالی روبه‌رو می‌شود. تعجب‌آور نیست؟! منظور اینکه هر جا مدرنیسم می‌آید با آن عقلانیت خاصش، یک نوع تقلیل به همراه دارد. یعنی باید همه چیز را کوچک کند تا بتواند کنترل یا جابه‌جا کند. کار مدرنیسم این است که جهان را به آمار، ریاضی و حروف ریاضی تقلیل دهد؛ اما مشکل اینجاست که کل جهان که ریاضی نیست. خود انسان که کلش ریاضی نیست. عقل، قلب، حس، زیباپرستی، تخیل و تصویر و چیزهای دیگری دارد که اصلاً از جنس ریاضی نیست. همان‌طور که گفتم؛ هر جا از عقلانیت خالی بشود، به ناچار فوراً تخیل و تصویر آن را پر می‌کند و این گسل‌ها و نیازها را جواب می‌دهد. مثل همان خرافه‌باوری میلیاردرهای حومه لندن. جالب اینجاست که این مسئله را در آلمان نمی‌بینیم؛ چون عقلانیت آلمانی‌ها کمی با عرفان همراه است؛ یعنی نوعی رمانتیسم. یعنی عشق دارند. رابطه خانوادگی‌شان بد نیست؛ گرچه اکنون آن را خراب کرده‌اند. عقلانیت انگلستان، به شدت ابزاری است. به قول ما یهودی‌مسلک‌اند. در فرانسه هم طور دیگری ظاهر می‌شود؛ چون کاتولیسیسم‌اند و به نوعی دچار جنگ مدرنیسم و کاتولیسیسم‌اند و این گسل را تخیل و خرافه پر می‌کند یا چند وقت پیش در بلژیک در صومعه‌ای عده‌ای دوستشان را کشتند؛ به این دلیل که شیطان در روحش حلول کرده بود و بعد از آن همه شکنجه، بدنش را سوزاندند تا شیطان خارج شود. بنابراین هر جا عقلانیت مدرنیستی بیاید، چون تقلیلی

است و تمام وجود ما و جهان نیست، گسل‌هایی در زندگی ایجاد می‌شود و باعث می‌شود خرافات به میدان بیاید. پس می‌بینیم در اوج عقلانیت، اوج خرافات هم هست؛ آن‌هم به شکل زنده‌تر و نمونه‌هایی که فقط در آفریقا یافت می‌شود و نه حتی در هند! آفریقایی که زن را برهنه می‌کرد و اطراف زمین می‌دواند که به اصطلاح زمین بارور شود چون زن بارور است، پس این هم بارور می‌شود؛ جالب اینکه حتی در این روزگار شاید در آفریقا هم دیگر چنین چیزهایی نباشد که برای نمونه به دور خانه‌شان آب بریزند و چراغ بگرداند که جن‌ها و شیاطین رانده شوند! بنابراین اوج مدرنیسم می‌تواند اوج خرافات هم باشد. این نکته بزرگی است که بارت گفته: «اینها آمدند از ایدئولوژی و اسطوره فرار کنند، خود علمشان هم شد اسطوره». یعنی رمان‌های تخیلی و خرافی درست کردند. نظیر اینکه گفتند زیر زمین، شهرهایی خواهیم ساخت؛ اما الان می‌بینیم اقیانوس‌هایمان پر از فساد شده و آلودگی آب به کجا رسیده! چون همه‌اش خیال‌پردازی بود. یعنی درباره خود علم هم خیال‌پردازی و خرافه‌پردازی اتفاق افتاد. مثلاً گفتند که هرچه غیرعلمی است باید نفی کنیم. خدا هم که با علم اثبات نمی‌شود، پس نفی‌اش کنیم. خیلی از فیزیک‌دانان و مدرنیسم‌ها (امثال آقای بازرگان) هم در ایران هم سعی کردند خدا و قیامت را به روش علمی اثبات کنند. یعنی آنقدر تقلیلی برخورد کردند که گفتند دین هم باید علمی بشود؛ اما علمی نشد، پس نفی‌اش کردند. در نتیجه خرافه جایش را گرفت. بنابراین به یک معنا کار مدرنیسم نفی دین بود. پس خدا نفی شد. انسان هم که بالاخره

معنویت می‌خواهد؛ جایش را خرافه پر کرد. اگر دقت کنید، بعد از جنگ جهانی دوم اوج رشد علمی بود، در پانزده سال تقریباً همه چیز را تولید کردند؛ اما یک‌باره از ۱۹۶۰ گروه‌های خرافی (هیپی‌ها) پیدا شدند و با مواد مخدر به میدان آمدند. اتفاقاً پانک‌ها و هیپی‌ها در خود آمریکا شروع به زندگی‌های جنگلی و ضد پیشرفت و فناوری کردند. اختلاط جنسی شدید پیدا کردند. رابطه‌های جنسی مطلقاً آزاد؛ نه زنی و نه شوهری. دویست نفر با هم در یک کمپ خارج از شهر در وسط جنگل زندگی می‌کردند. رابطه‌های جنسی متعدد، مواد مخدر، رقص شب و روز و موسیقی، پاچه‌های بسیار گشاد، موهای بلند، ریش‌های بلند، بالای شلوارها به شدت تنگ، پایین به شدت گشاد که همه ساختارشکنی بود. به آنها آنتی کالچر (ضد فرهنگ) می‌گفتند که در واقع همان خرافه پرستی بود. سپس معنویت‌های عجیب و غریبی یافتند و این قصه‌ها به وجود آمد. در ایران هم یاد می‌آید آن زمان ادایشان را درمی‌آوردند. پس هر جا مدرنیسم بیاید حاشیه‌های زیادی هم دارد که اوجش کلیسای شیطنانی است و خشونت‌هایی که دارند. مانند آدم‌خواری زنده و کارهای عجیب و غریبی که انجام می‌دهند. بنابراین هروقت آن‌گونه عقلانیت مدرن می‌آید، خرافات این چنینی هم به نام معنویت و عرفان‌های جدید پیدا می‌شوند. شک هم نکنید که این جامعه دچار بحران‌های وحشتناک می‌شود. ممکن است حتی جنایت‌های وحشتناک هم رخ بدهد. مانند آن فرقه‌ای که به نام عرفانی خودشان در تمام متروی توکیو گاز سمی پخش کردند و مردم را کشتند. تا حدی که همین فرقه‌های

عرفتی اگر بمب اتم پیدا کنند ممکن است به کار ببرند تا دشمن خودشان یا اتان‌ها را نابود کنند تا جنایت‌ها از بین برود. مثل کلیسای شیطانی که کلیسا را نابود کرد؛ چون به نظرش کل کلیسا شیطان است و به همین دلیل باید از بالا تا پایین همه را کشت. اینها اگر عملیاتی بشوند وحشتناک می‌شود. به همین دلیل در خود غرب به شدت با آنها برخورد می‌کنند؛ اما در عین حال موسیقی‌هایشان به شدت در حال نفوذ در جامعه است و البته در ایران هم آمده.

این نکته خیلی مهم است که زندگی روزمره باید با تمام ابعادش لحاظ شود: احساسات، عواطف، عقلانیت، زیباپرستی و غریزه‌ها؛ همه اینها باید با هم باشد و زندگی روزمره جامع همه اینهاست. مقوله سبک زندگی‌ای که گفتم متأسفانه در ایران خوب مطالعه نشده. این بحث از آلمانی‌ها رسیده است. در این باره آنها می‌گویند: «هنرهای زندگی»؛ یعنی تمام دانش‌های بشری باید به زندگی تبدیل بشوند و گرنه این علم‌ها بیهوده است. باید همه با هم باشد؛ یعنی هنر جای خودش، ادبیات جای خودش و علم هم جای خود و همه زندگی روزمره ما را شکل بدهند و آن را بیشتر معنادار و لذت‌آورتر کنند. سپس اسم آن شد «مهارت‌های زندگی» که اکنون بحث‌هایش شروع شده. برای نمونه به بچه‌ها می‌گویند که مهارت زندگی دختر فقط مدرسه رفتن نیست؛ باید آشپزی، خیاطی، نقاشی، خطاطی و چیزهای دیگر هم بلد باشد. مهارت زندگی یعنی از تخصص به فوق تخصص برسیم. مدرنیسم الان به اینجا رسیده. اگر همه تخصص‌ها با هم جمع بشوند، زندگی شکل پیدا

می‌کند و دیگر خرافات پدید نمی‌آید؛ چون هیچ‌چیز جای دیگری را نمی‌گیرد. این سیستمی است که ما در این بحث مطرح می‌کنیم.

○ در یک نگاه کلی و اجمالی خرافه‌باوری را در ایران فعلی در چه وضعیتی می‌بینید؟ اکنون عوامل تسهیل‌کننده آن کدام‌اند؟ و دیگر آنکه روند خرافه‌باوری در میان دین‌داران در ایران قبل از انقلاب و پس از آن را چگونه تصویر و تحلیل می‌کنید؟

● اصولاً یک نکته خیلی مهم در این قصه وجود دارد و آن اینکه در هر کشوری هنگامی که می‌خواهد جریانی ضد جریان اصلی حرکت کند، با توجه به ساختار همان جامعه حرکت می‌کند. برای نمونه در آمریکا چون طبیعت همیشه در مقابل شهر و کشاورزی در مقابل صنعت قرار دارد، تا می‌خواهد اتفاقی بیفتد این تقابل آشکار می‌شود. ضد مدرنیسمی که در شهر رخ می‌دهد، بلافاصله رهسپار جنگل و کشاورزی می‌شوند. از همین جاست که در آمریکا مزرعه‌ها مسائل زیادی دارند. خب این در آمریکاست. اما در ایران تا می‌خواهد یک امر غیرعقلانی اتفاق بیفتد، سروکله تصوف و عرفان و گوشه‌نشینی و این جور مسائل پیدا می‌شود. یعنی مؤلفه‌های خرافه‌گرایی در ایران عرفان است با تمام تنوعاتی که دارد؛ یعنی انواع فرقه‌هایی که در آن داریم. مثل شیعه، سنی، الحاق و مانند آن و در این زمینه‌های عرفانی خرافه‌های بسیاری به وجود می‌آید. پس در ایران چون ساختار عرفانی، هم گذشته، هم حال و هم آینده دارد، چنین ساختاری را مشاهده می‌کنیم. یعنی مؤلفه‌های بنیادی‌اش همین مقوله است. پس در هر دوره که عرفان‌گرایی

ایجاد شده همین مسائل اوج گرفته است. در تاریخ مشاهده کنید. در یک دوره درخت‌ها مقدس شده‌اند.^۱ مثل درخت سدر در جنوب و بستن قفل به شاخه‌هایش و هروقت عقلانیت و خرد آمده، دوباره از خرافات کاسته شده. نگاه کنید به دوره فردوسی و خردگرایی‌ای که او راه می‌اندازد و سیستمی خاص که دارد: دانش و خرد، راستی و درستی و دین؛ همه را ترویج می‌کند. می‌گوید: «توانا بود هر که دانا بود؛ ز دانش دل پیر برنا بود»؛ یعنی یک سیستم کاملاً پراگماتیستی علم و این بحث آنقدر پر است که حد ندارد. می‌رسیم به دوره مولوی: «پای استدلالیان چوبین بود؛ پای چوبین سخت بی‌تمکین بود»؛ آن دانش و خرد، هیچ و بیخود می‌شود. اتفاقاً الان هم همین‌گونه است. برای مثال بعد از انقلاب بی‌درنگ نوعی عرفان‌گرایی شروع شد؛ چون امام و علامه طباطبایی عارف بودند. این قصه که آغاز شد، سوءاستفاده‌ها هم شروع شد. پشت سر هم عرفان و عرفان و کتاب‌هایی که تولید کردیم. دیگر کار به فقها نداشتیم و در نتیجه فقه و عقلانیت کم‌کم عقب‌نشینی کرد و جالب اینکه این جریان نه از جانب مردم عادی، بلکه از طرف کسانی که خود را روشنفکر دینی می‌دانستند شروع شد! در قالب عرفان مولوی، عرفان حافظ و نخبگانی که اینها را بازتولید کردند. دوره شاه هم البته این مسائل بود؛ اما بعد از انقلاب این قصه در شکلی جدید با نام حافظ‌گراها و حافظ‌نامه‌ها و غیره شروع شد. چقدر این موارد را کتاب سال کردیم و عرفان را به شدت بسط دادیم! خب،

۱. برای مثال نوعی از توسل و مقدس شدن درختان در اسکاتلند را در تصویر شماره ۵ صفحه ۱۳۷ مشاهده کنید.

عرفان در حیطه روشنفکران و نخبگان ممکن است به کتاب و این مسائل محدود شده باشد؛ اما وقتی به لایه‌های پایین‌تر می‌رود، مثلاً وقتی به روستا برسد- با آن فقرها و فشارهای زندگی- فوراً خانقاه درست می‌شود. من خودم در محله‌های مستضعف شهرستان‌ها رفتم و دیدم چه خانقاه‌هایی درست شده؛ با آن تخیلات و خواب‌ها تا به آخرش که به مواد مخدر و هزار مسئله منجر می‌شود. حتی گاهی بعد سیاسی هم پیدا می‌کند؛ چنان‌که در همین اواخر در حاشیه مسائل دوم خرداد سراغ داریم. پس این نکته خیلی مهمی است که بر فرض اگر بعد از انقلاب نوعی عرفان‌گرایی رواج می‌یابد، همین عرفان برای ورود و نفوذ عرفان‌های دیگر بستری می‌شود؛ چون عرفان مرزشکنی می‌کند. مثل اینکه عرفان‌های هندی هم به ایران بیاید. حتی ممکن است خدایی هم به ایران بیاید. مثل «سای بابا» که چقدر طرفدار پیدا کرد! یا فلان خدای هندی که برای صدوپنجاه مریدش به تهران آمد و آنها هم او را می‌پرستیدند و بعد هم این خدا به هند برگشت. این ماجرا ابتدا با رقص سماع، موسیقی، تار، سه‌تار، مولوی و مانند آن شروع شد. البته این مسئله ابتدا در قشرهای پول‌دار ظهور کرد؛ اما بعد دیدند کم‌کم به قشرهای پایین‌تر هم سرایت کرده و اینها هم می‌خواهند برجستگی خود را نشان بدهند، دنبال خداهای دیگر رفتند و بافتن‌های آن هم شروع شد.

اصولاً ما همیشه در تمام علوم انسانی (روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، ارتباطات، اقتصاد و...)، در هر رشته‌ای، این دو خط را داریم؛ یعنی یا صنعتی است یا انسانی. هر وقت که صنعتی می‌شود، فوری خرافات را

هم به وجود می‌آورد. یعنی حتی رمالی هم خودش یک صنعت می‌شود. می‌خواهد روابط انسانی را درست کند؛ چون رمالی چه موقعی ظهور می‌کند؟ وقتی که روابط خانوادگی اختلال پیدا کرده و شخص هم برای جبران به سراغ آن می‌رود. اما در ایران هرچه مدرن می‌شویم، اگر نتوانیم نرم‌افزار جای آن بیاوریم و به دین در برابر تصادمات دنیای پیشرفته کمک کنیم، ما نیز به این مشکلات بیشتر دچار خواهیم شد. دنیا دائم در حال پیشرفت است؛ در هر بعدی که فکر کنید. اما آیا در بعد معنوی، نرم‌افزاری و زندگی انسانی هم در حال رشدیم؟ نه! بنابراین گسل ایجاد می‌شود و در پی آن مطمئن باشید که خرافه و عرفان‌های متضاد دین می‌آیند. رمال‌ها و سوءاستفاده‌ها زیاد خواهد شد. هر روز در روزنامه‌ها می‌بینیم که با چه خرافه‌هایی چه سوءاستفاده‌های جنسی و اقتصادی که نشده؛ چون هردوی اینها درون آن هست. من ندیده‌ام که درون عرفان مجازی (یعنی همین عرفان‌های دروغین) بعد اقتصادی و جنسی نباشد. اتفاقاً ماجرای «خر برفت و خر برفت» مولوی هم دقیقاً به همین مسئله اشاره دارد؛ یعنی آن صوفی‌ها با دوز و کلک خر طرف را بردند. پس ساختارهایی دارد به وجود می‌آید که باید آنها را بفهمیم. بنابراین اگر ما در سخت‌افزار رشد می‌کنیم، باید در نرم‌افزار هم رشد کنیم؛ وگرنه در آینده‌ای نزدیک جامعه‌مان پر از مسائل خرافی و هزار سوءاستفاده، جنایت و... خواهد شد که همه باید از آن متأثر بشوند. به هر حال هنگامی که ساختارهای اخلاقی جامعه بشکند، دیگر آن جامعه نمی‌تواند سرپا بایستد و اینجا آغاز سیر فقه‌رایی، مثل آنچه در غرب از ۱۹۶۰ به این طرف رخ داده است.

نتیجه‌گیری

۱. در بعد مفهومی تعاریف مختلفی برای خرافه عرضه شده که اجمالاً متفاوت‌اند، اما در واقع به‌گونه‌ای قابل جمع‌اند. از این‌رو ظاهراً بیشتر اختلاف‌ها مصداقی است، نه مفهومی. خرافه در تعریفی عام، باوری است که عده زیادی در یک فرهنگ یا فرهنگ‌هایی به آن معتقدند که اگر مربوط به عمل و اثر باشد به طبع طبق آن عمل هم می‌کنند. در واقع باور به تأثیرگذاری امری نامعتبر است که با رفتار و احساسات انسان پیوند داشته و با نوعی بیم و امید همراه است. امر خرافی از سه بعد اساسی تشکیل شده: بعد شناختی، انگیزشی و رفتاری.

۲. باورهای خرافی را می‌توان از منظرهای متفاوت تقسیم کرد. بخشی از خرافات اصولاً کمتر ناظر به هستی‌شناسی‌های کلی و معمولاً درباره چیزهایی است که عموم افراد برهانی برای آن ندارند و معمولاً به نقل اکتفا می‌کنند که شناخت‌هایی در باب امور و حوادث جزئی است؛ مثلاً در باب بیماری‌ها، آثار اعمال، عوامل مؤثر بر سرنوشت و مانند آنکه استناد به نقل (یعنی انتساب به یک جایگاه اقتدار معنوی) از ریشه‌های مهم آن است.

۳. شناخت‌های ما دو دسته‌اند؛ شناخت‌هایی که ارتباطی با احساسات ندارند و شناخت‌های مرتبط با احساسات. شناخت‌هایی که بیشتر با احساسات گره خورده در معرض خرافه است.

۴. دسته‌بندی کلی دیگر تقسیم به خرافات توده مردم و نخبگان یا خرافات عمومی و روشنفکران است. خرافات عمومی باورهای شایعی است که مردم کوچه و بازار به آن مبتلا هستند. مثل بدیمنی کلاغ سیاه و فال‌های قهوه و مانند آن؛ اما خرافات روشنفکری خرافاتی است که معمولاً نخبگان، اهل دانش یا تحصیل کرده‌ها به آن مبتلا هستند؛ یعنی باورهای تأیید نشده یا آموزه‌های تأیید نشده‌ای را پذیرفته و به‌عنوان باور تلقی کرده‌اند.

۵. خرافات بر اساس ادیان مختلف نیز تقسیم‌پذیر است. ادیان تحریف‌شده بسیاری به‌طور هم‌زمان وجود دارند که بسترهای ظهور خرافات را فراهم می‌سازند. ریشه بخشی از خرافات می‌تواند عقاید دینی باشد. البته همیشه افراط و تفریط در آموزه‌های دینی به باورهای خرافی منجر می‌شود. بخشی از خرافات در جامعه دینی هم ربطی به باورهای دینی ندارد و ریشه‌اش صرفاً نیازهای روانی انسان است. از این منظر، خرافه به دلیل خاستگاه‌های روانی‌اش تنها به باورهای دینی یا منتسب به دین‌داران و یا محدود به کشورهای اسلامی نیست، بلکه در همه جای دنیا مشاهده می‌شود.

۶. در بررسی ریشه‌های ادراکی شیوع خرافه‌باوری می‌توان آن را نوعی مکانیسم پاسخ‌یابی دانست؛ یعنی چون عامه مردم مجهولات بدون پاسخ در زندگی دارند، پاسخ‌هایی ابداع می‌کنند که ارضای روانی را هم به دنبال دارد، حتی اگر خطا باشد. البته فرهنگ هم عامل تعیین‌کننده‌ای برای ثبات و

- بفای بیشتر یک باور خرافی و جای‌گرفتن آن در مختصات فرهنگی یک جامعه است.
۷. چون انسان دائم می‌خواهد بین پدیده‌های عالم پیوند برقرار کند، در مواردی که موفق به یافتن آن پیوند نمی‌شود، بستر خرافه‌باوری فراهم می‌شود. میل به علت‌یابی و ایجاد ارتباط و تفسیر میان پدیده‌ها اگر روشمند و صحیح نباشد، علت‌تراشی می‌شود و ممکن است به خرافه منجر شود. اگر دین با تفسیر و آگاهی‌های کافی و لازم در جامعه حضور یابد، میزان خرافی‌باوری جامعه کمتر شده و هرچه خانواده دین‌دارتر باشد، خرافاتش کاهش می‌یابد.
۸. یکی از مکانیسم‌های معرفت‌شناختی اعتقاد به خرافه، تعمیم از یک حادثه جزئی به حادثه‌ای کلی است که به مرور زمان ممکن است به اعتقاد خرافی تبدیل شود.
۹. یکی دیگر از عوامل خرافات تکیه بر ظن و گمان است که در نگاه قرآن هرگز دلیلی معتبر و تکیه‌گاهی مطمئن نیست.
۱۰. یکی از علل خرافات، تلقین است. تلقین دو گونه است: تلقین خود شخص و تلقین دیگران. تبلیغات غلط در جامعه، که نوعی تلقین است، می‌تواند به تدریج به اعتقادات خرافی بینجامد.
۱۱. غلو در باورهای دینی هم از جمله علل اساسی خرافات است که به تبع به غلو در رفتار و مناسک هم منجر می‌گردد. از سویی عدم رعایت و اجرای صحیح مناسک دینی و مبالغه در آنها هم می‌تواند به مناسک جدید و خرافی منجر شود.

۱۲. خواب دیدن هم گاهی منشأ یکسری اعتقادات خرافی است. تخیلات انسان‌ها می‌تواند منشأ خواب شود و همان خواب هم منشأ یکسری اعتقادات خرافی.

۱۳. ایمان اصولاً امری شهودی است و اگر با تخیل همراه شود صورت‌های وهمی می‌سازد؛ از صورت‌هایی برگرفته از طبیعت تا صورت‌های برگرفته از نیروهایی که در پدیده‌هاست. همه را بازسازی وهمی می‌کند و این یعنی تولید خرافه. در یک نگاه اصولاً محور خرافه سه چیز است: ۱. عرفان؛ ۲. طبیعیات؛ ۳. غیرروزمره بودن.

۱۴. گاهی تحلیل‌های غلط و تأیید آموزه‌های تأییدنشده به باورهای خرافی منجر می‌شود.

۱۵. خرافه‌ها در حوزه دین بیشتر در ساحت‌های غیر معرفتی شکل می‌گیرد، چون نیازهای عاطفی آنجاست و از آنجا به حوزه‌های معرفتی سرایت می‌کند. از این‌رو، جاذبه‌های عاطفی دین را نباید از نظر دور داشت.

۱۶. فقدان مبنای منطقی عمده‌ترین عامل خرافه‌باوری است. اگر پایه‌های اصلی یک دین بر عقل و منطق استوار نباشد، اولین مبنای تولید خرافه فراهم می‌آید. بنابراین مهم‌ترین ویژگی یک دین برای خرافه‌زدایی این است که بر اصول عقلی مبتنی باشد و کتابش هم متعالی و منطقی باشد.

۱۷. در ادیانی که بستر عقل تضعیف و نقش آن کم‌رنگ می‌شود، به‌گونه‌ای که راه بر تحلیل‌های عقلی بسته می‌شود، خرافات بیشتر رواج دارد و افراد راحت‌تر آن را می‌پذیرند؛ اما در ادیانی که عقلانیت مردم را رشد می‌دهند، این مسئله کمتر مشاهده می‌شود. اصولاً تلقی ادیان بر حسب نوع نگاهشان به عقل تفاوت می‌یابد.

۱۸. وجود خرافات در ادیان، از آن روست که ادیان غیرالهی تحریف‌شده متعدد حضور دارد و اتفاقاً از مهم‌ترین گام‌های ابتدایی صدر اسلام، مبارزه با خرافات ادیان قبل بود.

۱۹. تحریف (نسبت‌دادن چیزی به دین که در دین نیست) از بسترهای مهم خرافه است. یکی از عوامل اساسی خرافات جامعه ما نیز حضور منابع غیردینی است. با این بیان تفاسیر غلط، احادیث جعلی و ارائه تصاویر نادرست از تاریخ صدر اسلام یا زندگی ائمه علیهم‌السلام را می‌توان مبنایی برای تولید و رواج برخی خرافات شمرد.

۲۰. از علت‌های رواج خرافه‌باوری در ایران این است که دین به‌گونه‌ای صحیح برای مردم بیان نشده و توده مردم دین را از منابع معتبر نگرفته‌اند. به همین دلیل هرچه معرفت دینی افراد بالاتر می‌رود، کمتر به باورهای خرافی مبتلا می‌شوند و اصولاً خرافات در میان بی‌سوادان شایع‌تر است. وجود بخشی از خرافات در ایران اساساً ربطی به دین و اسلام ندارد، بلکه از ادیان دیگر و به‌گونه‌ای تاریخی منتقل شده و باقی مانده؛ اما بخشی از آن که به‌نظر به اسلام برمی‌گردد، به دلیل ضعف آگاهی درباره اسلام است.

۲۱. تقلید نیز از عوامل خرافه‌باوری است. تقلید همیشه از گذشتگان نیست؛ ممکن است از اقوام دیگر باشد. مثل تقلید از غرب. اگر افراد جامعه مسلمان چشم‌پسته از الگوهای غربی پیروی کنند، آن‌هم به‌نوبه خود می‌تواند منشائی برای اعتقادات خرافی باشد.

۲۲. بخشی از خرافات ریشه در استعمار و بیگانگان دارد و دشمنان ملت‌ها عامل رواج یک‌سری از خرافات‌اند (عوامل بیرونی).

۲۳. از ملاحظه مجموع عوامل، به نظر می‌رسد بستر برخی از خرافات در خود جامعه دین‌داران است و بعضی نیز منشأ بیرونی دارد و با حضور هریک از این عوامل، بستری برای رشد خرافه‌ای در جامعه فراهم می‌آید.

۲۴. یکی از دلایل گسترش خرافات در جهان معاصر و سرایت از غرب به سایر کشورها، جایگزینی حقیقت‌محوری با کارکردمحوری است که به‌ویژه در دوران پست‌مدرن رو به افزایش گذارده. ما باید حقیقت‌گرا باشیم و بدانیم که همان حقیقت، کارکردهای مطلوب خود را به دنبال خواهد آورد؛ یعنی اگر اسلام را بپذیریم، هم نیاز معنوی‌مان برآورده می‌شود و هم به خدای واقعی نزدیک می‌شویم.

۲۵. نقش سازمان‌ها و نهادهای رسمی را نیز در عاملیت خرافه‌باوری و گسترش آن از نظر دور داشت. مثلاً سازمان‌های امنیتی همواره به دنبال ایجاد آرامش در جامعه هستند تا تخدیر روانی بیشتر شود و مردم فشارها را احساس نکنند. این مسئله پیش از انقلاب به‌خوبی قابل فهم بود.

۲۶. عرفان، تصویر و رسانه نیز از عوامل بسیار مؤثر در شکل‌گیری و ترویج خرافه‌باوری و غیرعقلانی شدن فضای جامعه‌اند. در این میان رسانه کتاب می‌تواند راهگشا باشد و ما را به یک نوع عقلانیت رسانه‌ای برگرداند. البته کتاب‌های فکری، نه کتاب‌های تصویری.

۲۷. دوران خرافات در جهان معاصر تمام نشده، بلکه فقط شکلش عوض شده؛ زیرا یکی از مبناهای رشد خرافه، سرگردانی انسان است که رمز و رازهای عالم را مشاهده می‌کند و می‌خواهد رمزهای آن را بگشاید.

۲۸. در بررسی پیامدهای خرافات باید گفت که به تدریج استحکام و اطمینان افراد به باورها و مناسک صحیح را از بین می برد و یک دستی و صحت آن باورها نیز کم کم مخدوش می شود.

۲۹. خرافات بر همه سطوح دین داری دین داران مؤثر است. در سطوح معرفتی، خرافه قطعاً نظام معرفتی فرد و جامعه را مختل می کند و بخشی از خرافات اساساً شرک تلقی می شود. بنابراین موجب اختلال در نظام معرفتی انسان دین دار می شود و دیگر نمی توان یک نظام منسجم معرفتی داشت. خرافات در بعد مناسکی هم قطعاً به سمت رفتارها و مناسک ناصحیح کشیده می شود. اما خرافه باوری در ابعاد اخلاقی هم سبب بروز اختلال در اخلاق انسان دین دار می شود.

۳۰. خرافه گرایی و عرفان گرایی می تواند نوعی مکانیزم دفاعی ایجاد کند. یعنی یک نوع پرکردن گسل های شخصیتی و اجتماعی است که در اثر فشارهای زندگی روزمره به شخص وارد شده. مهم ترین خطرش این است که وقتی عقلانیت جامعه را بگیرد، دیگر آن جامعه از رشد و پیشرفت جا می ماند و از این رو، نوعی تخدیر روانی افراد جامعه است که ما را دچار آرامش های مجازی می کند.

۳۱. برای کاهش و مبارزه با خرافه راهکارهای متفاوتی وجود دارد. پایه اول در دین اسلام، فهمیدن و آگاهی است و آن گاه ایمان. طبق این مبنا، چنین دینی یکی از مهم ترین موانع رشد خرافه خواهد بود.

۳۲. مهم ترین عنصر، آموزش و تزریق معرفت به جامعه در هر سه بعد آگاهی، دستورالعمل و هنجار گذاری است؛ زیرا در یک معنا، منشأ خرافه دقیقاً خلأهای معرفتی افراد است.

۳۳. از مهم‌ترین راهکارهای کاهش خرافات طبق روایات، اظهار علم از جانب عالمان است؛ اما سکوت، احتیاط، نسبی‌گویی و با شاید و احتمال حرف‌زدن، باعث ترویج خرافه است. باید باورها به شکل صحیح، صریح و از منبع کاملاً اطمینان‌بخش و تخصصی، آن‌هم شفاف، به گوش همگان برسد.

۳۴. هر جا انسان نتواند با دلیلی روشن پیوندهای درستی میان واقعیات برقرار کند، با امور خیالی این پیوندها را برقرار خواهد کرد. ما نمی‌توانیم به‌سادگی رازهای عالم را کشف کنیم پس ناچاریم سراغ وحی برویم. دین‌روشنگری‌هایی به انسان می‌دهد که موجب تفسیرهای صحیح از واقعیت می‌شود. اگر ما نتوانیم افراد را به‌گونه‌ای صحیح به سوی امور ماورای طبیعی هدایت کنیم و تحلیل درست و قابل دفاعی ارائه کنیم، خودشان ساختارهای غلط ابداع کرده، جایگزینش ساخته و روابط عالم را بازتولید می‌کنند؛ اما اگر با پذیرش وحی هم از آن فراتر برویم یا بی‌دلیل و سند چیزی به آن نسبت دهیم، مجدد بسترهای نفوذ باورهای خرافی مهیا خواهد بود.

۳۵. یکی از راهکارهای اصلی مبارزه با خرافات، در جامعه دینی ایران، این است که باید عده‌ای با اقتدار دینی بالا معیارها را مشخص کنند و صریحاً باقی موارد را غلط اعلام کنند و بعد هم عالمان بعدی این مسیر را ادامه دهند و به علاوه گروهی هم به تحقیقات گسترده در این باره بپردازند.

۳۶. در یک نگاه «مهم‌ترین راهکار بازتولید عقلانی زندگی روزمره است». یعنی زندگی روزمره را در سیستم‌های دانشی، حکومتی و ساختاری‌مان محور قرار دهیم و بعد هم آن را بازتولید کنیم؛ اما ابتدا باید از بعد معرفتی (کاسمولوژی) شروع کرد؛ زیرا بازتولید عقلانیت همیشه در چارچوب‌های نظری و کلان جهان‌شناسی است. اگر جهان‌شناسی‌مان را درست نکنیم و بر

اساس آن نظام معنایی، سپس نظام فرهنگی و آن‌گاه نظام ارتباطی و رسانه‌ای مان را طراحی نکنیم، با وضعیت فعلی خرافه‌باوری مواجه خواهیم بود؛ اما اگر شیعه زندگی روزمره را محور قرار بدهد و مقولاتی چون عاطفه، ولایت و عشق را در زندگی روزمره جای دهد، آن‌گاه می‌تواند رقیب جدی و نخیل‌باز تولید شده پست‌مدرن امروزی باشد.

۳۷. هر جا مدرنیسم با آن عقلانیت خاصش می‌آید، یک نوع تقلیل به همراه دارد؛ یعنی باید همه‌چیز را کوچک کند تا بتواند کنترل یا جابه‌جا کند. کار مدرنیسم تقلیل جهان به آمار و ریاضی و حروف ریاضی است. این عقلانیت چون تقلیلی است و تمام وجود ما و جهان نیست، گسل‌هایی در زندگی ایجاد می‌شود و باعث می‌شود خرافاتی به نام معنویت و عرفان‌های جدید پیدا می‌شوند.

۳۸. دوران جدید نیز از عوامل بسترساز و بسط خرافه‌باوری شده است؛ چون یکی از ریشه‌های خرافه، برقراری پیوند بین پدیده‌هاست. وقتی در دوران پست‌مدرن در اعتبار ابزار عقل و تجربه تردید شود، در واقع بر میزان تحیر افزوده خواهد شد. هنگامی که تحیر آمد و منبع دیگری هم برای روشنگری نبود، بسترهای خرافه‌باوری مهیا می‌شود. «انسان‌ها به‌طور ذاتی مایل‌اند میان پدیده‌ها به‌نوعی علت‌یابی کنند». در این فرض اگر نتوانستند علت را بیابند، علت‌تراشی می‌کنند. به همین دلیل اسطوره‌ای که زمانی در دوران مدرنیسم منفی می‌شد و می‌بایست از دین اسطوره‌زدایی کرد و از خرافات پرهیز کرد؛ امروزه مجدداً تئوریزه می‌شود. بدین ترتیب در دوران پست‌مدرن به دلیل بن‌بست‌های خاص معرفتی، بستر تئوریزه‌کردن و در نتیجه روی‌آوردن به خرافات فراهم شده و امروزه افراد زیادی اسطوره را تأیید

می‌کنند و آن را مفید می‌دانند، حتی فلسفه پست‌مدرن هم در حال بازتولید خرافات است؛ چون تخیل را نیز روایت می‌خواند که در نتیجه، تخیل محور وجود انسان و خصوصی‌ترین بخش شخصیت ما می‌گردد. در غرب امروزه چون در عقلانی کردن زندگی افراط کردند، مردم از مدل‌های عقلانی و تکراری بودن زندگی روزمره به‌شدت خسته شده‌اند و حالا با تخیل می‌خواهند جبران‌ش کنند.

۳۹. خرافات عمده جهان پیشین و معاصر تفاوت‌های عمده‌ای ندارند؛ چون تخیل انسان یکی است. فقط فناوری‌ها عوض شده. مثلاً مانائیسیم دوباره برگشته، اما اشکالش با فناوری جدیدتر بازتولید می‌شود. در جهان معاصر فناوری و تکنیک هم می‌تواند باعث شود فهم و تخیل انسان ریشه خرافات بشود و آن را بسط دهد. آنقدر واقعیت را به مجاز نزدیک می‌کنند که در واقعیت تصرف و آن را مجازی می‌کنند.

۴۰. امروزه رسانه در غرب دقیقاً در حال بازتولید تخیل است و ضد علم و دانش و حتی ضد سکولاریسم به معنای علمی‌اش^۱ عمل می‌کند، چون می‌خواهند به‌نوعی تخیل‌گرا شوند تا زندگی‌شان معنا دار بشود و در این ماجرا هم رقیبشان دین است. اگر نیاز انسان با واقعیت پر نشود، با تخیل پرش می‌کند. این نوعی مکانیزم دفاعی است. هرچه واقعیت با تخیل همراه شود خرافه به دنبالش می‌آید؛ اما اگر زندگی روزمره تأمین شود و زیاده‌طلبی در آن نباشد، تخیل هم نمی‌آید.

کتابنامه

- * قرآن کریم.
* نهج البلاغه.
۱. جامودا، گوستاو؛ روان‌شناسی خرافات؛ ترجمه محمدتقی براهنی؛ تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.
 ۲. شیخ طوسی؛ التهذیب فی الحکام؛ ج ۶، چ ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
 ۳. کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، چ ۲، [بی‌جا]: الاسلامیه، ۱۳۶۲.
 ۴. _____؛ ج ۱، تهران: دارالکتب اسلامیه، ۱۴۰۷ق.
 ۵. _____؛ ج ۳، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۹ق.
 ۶. کاشانی، فیض؛ الوافی؛ ج ۱ و ۷، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمومنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ق.
 ۷. گیدنز، آنتونی؛ جامعه‌شناسی؛ چ ۵، تهران: نی، ۱۳۷۸.
 ۸. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج ۱۷، چ ۲، تهران: صدرا، ۱۳۷۸.
 ۹. محمدی ری‌شهری، محمد؛ میزان الحکمه؛ ج ۴، [بی‌جا]: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۲.

10. *Oxford Advanced; Learners Dictionary, Seventh Edition,*

2007.

برای مطالعه بیشتر

۱. اسلامی، محمدرضا؛ *نمونه‌ای از خرافات*؛ تهران: [بی‌نا]، ۱۳۳۹.
۲. الجارم، محمد نعمان؛ *ادیان العرب فی الجاهلیه*؛ قاهره: مکتبه الثقافه الدینیه، ۲۰۰۶.
۳. العیسوی، عبدالرحمن؛ *بین الخرافه و البداع*؛ ج ۲، بیروت: دارالراتب الجامعیه، ۲۰۰۴.
۴. الجراد، خلف؛ *الخرافه و واد العقلائیه*؛ دمشق: دار کیوان، ۲۰۰۸.
۵. *خرافه‌گرایی: چیستی، چرایی و کارکردها*؛ تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۸.
۶. روح‌الامینی، محمود؛ *مبانی انسان‌شناسی*؛ ج ۸، تهران: عطار، ۱۳۷۷.
۷. صالح امیری، سیدرضا؛ *جامعه‌شناسی خرافات در ایران*؛ تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۸.
۸. فضایی، یوسف؛ «جامعه‌شناسی اوهام و خرافات»؛ (چیستا)؛ ش ۱۴۶ و ۱۴۷، اسفند ۱۳۷۶ و فروردین ۱۳۷۷.

9. <http://en.wikipedia.org/wiki/Superstition>

10. <http://www.britannica.com.satanism>